

جنبش توده‌ای مردم در کجا ایستاده است؟

بیش از دو سال از رویدادی که در پی آن، جنبش اعتراضی وسیع توده‌ای فوران کرد می‌گذرد. زمانی که هنوز نشان آشکاری از شورش و قیام و تظاهرات وسیع خیابانی در شمال آفریقا و کشورهای خاورمیانه دیده نمی‌شد، اعتراضات میلیونی و صدها هزار نفره مردم ایران در خرداد ۸۸ و روزهای بعد از آن، پایه‌های حکومت استبدادی جمهوری اسلامی را به لرزه انداخت. جنبش سیاسی که در پروسهٔ تداوم چند ماههٔ خویش، در شکل مبارزه و مضمون مطالبات پیوسته رادیکال‌تر شد و اصلی‌ترین شعار و مطالبه آن نفی نظام ولایت فقیه و سرنگونی رژیم دیکتاتوری جمهوری اسلامی بود. در راه تحقق این هدف و دست‌یابی به آزادی‌های سیاسی، میلیون‌ها انسان به پا خاستند و به مبارزه‌ای مستقیم و علنی با رژیم تا به دندان مسلح روی آوردند. اما علیرغم تمام قهرمانی‌ها، رشادت‌ها و جانبازی‌هایی که مردم، به ویژه زنان و جوانان در مقابله با ارتجاع حاکم از خود نشان دادند، جنبش پردامنهٔ توده‌ای نتوانست به این هدف خود نائل گردد و پس از فراز و فرود و طی مراحل از پیشروی و عقب نشینی اندک اندک از دامنه آن کاسته شد و سرانجام فروکش نمود. اینکه چرا جنبش توده‌ای نتوانست به اهداف خود جامعه عمل به‌پوشاند و اکنون این جنبش در کجا ایستاده است، پرسش‌هایی است که سعی شده در این مقاله به آن پاسخ داده شود. نیازی به توضیح این مسأله نیست که هیچ جنبش

در صفحه ۲

جمهوری اسلامی و تفکیک جنسیتی علیه زنان

نظام اقتصادی و سیاسی حاکم بر ایران، بنیادش بر مبنای تبعیض شکل گرفته است. این نظام با خصلت دینی و استبدادی اش، نابرابری را در تمام عرصه‌های سیاسی و اجتماعی نهادینه کرده است. جمهوری اسلامی ایران از همان آغاز، بر بستر قوانین شرعی و ضد انسانی اش، جامعه را به دو بخش "خودی" و "غیر خودی" تقسیم کرد. خودی‌ها بر مصدر امور نشستند و اکثریت جامعه، تحت پوشش "غیر خودی" از ابتدایی‌ترین حقوق فردی، مدنی، اجتماعی و سیاسی شان محروم شدند. سازمان‌های سیاسی سرکوب شدند، افراد و گروه‌های منتقد نظام از تشکیل اجتماعات و تشکل‌های سیاسی منع شدند، حق انتخاب پوشش از زنان و مردان گرفته شد و حجاب اجباری بر زنان جامعه تحمیل گشت. و بدین سان بزرگترین ستم، تبعیض و نابرابری اجتماعی و سیاسی علیه اکثریت مردم ایران پایه‌ریزی شد.

در صفحه ۳

نگاهی به دلایل و ریشه‌های بحران در سیاست خارجی جمهوری اسلامی

از آغاز پیدایش دولت‌های سرمایه‌داری تاکنون، هر کدام از این دولت‌ها از زاویه‌ی منافع خاص خود، در تقابل و تضاد با دیگر دولت‌های سرمایه‌داری قرار داشته‌اند و جنگ‌هایی که در دوران سرمایه‌داری میلیون‌ها انسان تاکنون قربانی آن بوده‌اند، نمایش عالی‌ترین شکل این تضادها می‌باشند. دولت جمهوری اسلامی نیز به عنوان یک دولت سرمایه‌داری، میرا از این تضادها نبوده و جنگ هشت ساله‌ی ایران و عراق یک نمونه از نتایج مخرب این تضادهاست که قربانیان اصلی آن کارگران و زحمتکشان این دو کشور بودند.

تشدید تضادهای دولت جمهوری اسلامی با آمریکا و دیگر کشورهای بزرگ سرمایه‌داری در سال‌های اخیر و نیز بحرانی‌تر شدن شرایط خاورمیانه و تشدید تضاد بین دولت‌های عربی منطقه با دولت ایران این موضوع را در مرکز

در صفحه ۱۰

گفتگو با رفیق توکل

اخیرا سازمان اطلاعات رژیم جمهوری اسلامی جلد دوم کتاب "چریکهای فدائی خلق" را انتشار داده است. نشریه کار در مورد این کتاب مصاحبه‌ای با رفیق توکل انجام داده است که از نظر شما می‌گذرد.

در صفحه ۵

فراخوان کمک مالی به رادیو دمکراسی شورائی



در صفحه ۱۲

انقلاب‌های نیمه‌کاره کشورهای عرب و چشم انداز آن‌ها

از ابتدای سال جاری میلادی مردم چندین کشور عرب شمال آفریقا و خاورمیانه یکی پس از دیگری به صورتی گسترده و بی سابقه‌ی با به صحنه‌ی مبارزه‌ی سیاسی گذاشتند که نتایج مختلفی در کشورهایشان داشت. در تونس، رئیس‌جمهور خودکامه که چند دهه برسرکار بود به سرعت کنار رفت و ائتلافی از اعضای دولت گذشته و برخی اعضای نیروهای مخالف به رتق و فتق امور پرداختند. در مصر نیز حسنی مبارک شتابان از قدرت گریخت و با توجه به توهمی که وجود داشت، ارتشیان "موقتاً" ارکان قدرت را به دست گرفتند. لیبی، کشور دیگری است که با اعتراضات مردمی در صدر اخبار قرار گرفت، در آن جا اما وضعیت از مبارزه علیه رژیم معمر قذافی به یک جنگ داخلی فراروید. جنگی که از سویی با ساختار قبیله‌ای لیبی و از سویی دیگر، و به ویژه، با دخالت مستقیم امپریالیستی به خصوص فرانسه امکان پذیر گشت. سوریه و رژیم موروئی اسدها نیز از دیگر کشورهای عرب خاورمیانه است که همچنان با مبارزات گسترده توده‌ای روبه‌روست. در این کشور رژیم حاکم به سرکوب مردم می‌پردازد و در عرض چند ماه گذشته لاقلاً ۵۰۰ نفر را از پای درآورده است. یمن و بحرین نیز از دیگر

در صفحه ۴

جنبش توده‌ای مردم در کجا ایستاده است؟

توده‌ای، یک شبه و خلق الساعه بوجود نمی‌آید. جنبش وسیع اعتراضی توده‌ای که در خرداد سال ۸۸ آغاز گشت نیز از این قاعده کلی مستثنا نیست. انباشت فشارهای چندین ساله و تراکم ناراضی‌هایی، در خرداد ۸۸ توده مردم را به خیابان کشاند و جنبشی را پدید آورد که در حیات جمهوری اسلامی بی سابقه بود. این جنبش تنها بر بستر یک رشته عوامل عینی و ذهنی می‌توانست شکل بگیرد. گرچه انتخابات ریاست جمهوری چاشنی انفجار و به وسیله‌ای برای سرریز شدن خشم و ناراضی‌های مردم تبدیل گردید، اما زمینه‌های عینی و ذهنی آن از مدت‌ها قبل شکل گرفته بود. بحران اقتصادی تعمیق یافته و طبقه حاکم فشارهای کمرشکنی را بر دوش مردم تحمیل کرده بود. تضادهای اجتماعی تشدید گشته و خواست‌های متعدد سیاسی و اقتصادی مردم بی پاسخ مانده بود. شرایط سیاسی و اقتصادی آنچنان وخیم و به زیان مردم بود که از حد تحمل آن‌ها فراتر رفته بود. سیاست‌های رژیم و جناح‌های رنگارنگ آن برای به اصطلاح بهبود اوضاع، با شکست قطعی روبرو گشته و جای هرگونه امید به بهبود اوضاع در چارچوب نظم موجود را زائل ساخته بود. از سوی دیگر اختلافات و نزاع در هیأت حاکمه بیش از پیش تشدید گردید و در صفوف طبقه حاکم اختلافات و شکاف‌های بسیار عمیقی پدیدار گشت. تضادهای گوناگون و متعددی که از سال‌ها قبل پیوسته تشدید گشته بود، ضرورتاً می‌بایستی توده‌های مردم را به عرصه رودرروئی آشکار با رژیم و به عرصه مبارزه سیاسی سوق دهند. مجموعه این شرایط بود که توده‌های مردم را به سوی یک مبارزه سیاسی و به سمت مبارزات مستقیم علنی و خیابانی کشاند! جنبش پرخروش توده‌ای، خیابان‌ها را به تسخیر خود درآورد. جنبش اعتراضی توده‌ای اما نمی‌توانست مسیر یکنواخت و مستقیمی را طی کند. اصولاً هر جنبش توده‌ای قانون‌مندی خاص خودش را دارد و اینگونه نیست که همواره در یک شکل و در یک خط مستقیم تداوم یافته و پیشروی کند. جنبش توده‌ای گاه چون موجی خروشان پیش می‌آید و گاه عقب می‌نشیند تا با تجدید قوا، پیشروی پرخروش‌تری را آغاز کند. جنبش توده‌ای که در خرداد ۸۸ آغاز شد نیز از این قاعده مستثنا نبود. از همان نخستین هفته آغاز جنبش، این موضوع پوشیده نبود، جنبش پرخروشی که با حضور خیابانی میلیونی و صدها هزار نفره مردم آغاز گشته است، نمی‌تواند با همین شکل و آهنگ و در یک خط مستقیم ادامه یافته و پیشروی کند. بهبودی نبود که توده مردم در جریان مبارزه و برای مقابله با تاکتیک‌های سرکوبگرانه رژیم، در همان نخستین هفته مبارزات خویش، از راه پیمائی‌های وسیع چند صد هزار نفره به تظاهرات‌های موضعی و چند هزار نفره و بعد ها چند صد نفره روی آوردند. برغم پیشروی‌های بلا انکار جنبش توده‌ای و رادیکالیزه‌تر شدن آن، اما این جنبش نمی‌توانست بطور خستگی ناپذیر و در یک

مسیر مستقیم و بی برگشت پیش روی کند. لذا دو ماه پس از آغازش تا حدی فروکش و عقب نشینی کرد. وقتی که در "روزقدس" (۲۷ شهریور) چند صد هزار نفر در تهران و صدها هزار نفر دیگر در شهرستان‌ها به خیابان آمدند و "روز قدس" را به روز مبارزه علیه رژیم تبدیل کردند، مشخص شد که جنبش توده‌ای نیاز به تجدید قوا داشته است تا خروش دیگری را آغاز نماید و راه را بر رادیکالیسم بیشتر جنبش بگشاید. رادیکالیسم مبارزات توده‌ای که جوانان و دانشجویان در آن نقش بسیار مهم و فعالی داشتند بیش از پیش گسترش یافت. رادیکالیسمی که خود را در سنگر بندی‌های خیابانی، حمله به مزدوران حکومتی، یورش به پایگاه‌های نیروهای سرکوب و گاه خلع سلاح عناصر سرکوبگر بازتاب می‌داد، در آذر ماه (روز عاشورا) به اوج خود رسید. این، نهایت ظرفیت تکامل و توانایی جنبش اعتراضی خیابانی بود. اما آنچه که در جریان عمل مبارزاتی ثابت شد و پیش از آن نیز معلوم بود، این بود که مردم معترض نمی‌توانند برای مدتی طولانی به مبارزه در شکل اعتراض و درگیری خیابانی ادامه دهند. در عین حال تداوم مبارزه و تظاهرات خیابانی که تدریجاً از کمیت و کارائی آن کاسته می‌شد، این موضوع را نیز روشن‌تر ساخت که رژیم جمهوری اسلامی، صرفاً با اینگونه اعتراضات و تداوم این شکل مبارزه سرنگون نمی‌شود. افزون بر این، رژیم جمهوری اسلامی نه فقط به هیچیک از مطالبات مردم پاسخ نمی‌داد، بلکه با خشن‌ترین و جنایتکارانه‌ترین شکلی به سرکوب و کشتار مردم پرداخت و ضمن آنکه تلفات سنگینی را بر مردم وارد ساخت و در عین حال یک حالت فرسایشی را بر جنبش توده‌ای تحمیل نمود. جنبش توده‌ای دیگر نمی‌توانست در این حالت متوقف گردد و ساکن بماند. یا باید مبارزات خیابانی با اشکال دیگری از مبارزه از جمله اعتصابات اقتصادی و سیاسی و به ویژه اعتصابات سیاسی سراسری تلفیق می‌شد و به آن گذر می‌کرد تا از این طریق ارتقاء و توسعه می‌یافت و پیشروی‌های بیشتری را تضمین می‌کرد، یا باید مسیر عکس و عقب نشینی را می‌پیمود. جنبش اعتراضی توده‌ای اما از آن جا که نتوانست به این مرحله گذار نماید و در عین حال با شدیدترین و وحشیانه‌ترین سرکوب‌ها روبرو گردید، اندک اندک محدودتر و از دامنه آن کاسته شد و سرانجام به کلی فروکش نمود.

جنبش توده‌ای که عمدتاً متشکل از جوانان و دانشجویان و بخش وسیعی از زنان و مردان و طرفداران گروه‌های وابسته به جناح موسوم به اصلاح طلب بود، تا آنجا که ترکیب طبقاتی آن اجازه می‌داد، مراحل تکاملی خود را طی کرد و دیگر نمی‌توانست فرازهای جدیدی را به روی خود بگشاید مگر آنکه پیوندی میان خیابان و کارخانه ایجاد می‌گردید. به رغم وسعت زیاد جنبش توده‌ای، اما هر کس این را می‌داند که این جنبش نتوانست میلیون‌ها کارگر و اقشار بزرگی از زحمتکشان را در برگیرد. علی‌رغم آنکه کارگران به صورت منفرد و غیر متشکل در این جنبش و اعتراضات توده‌ای شرکت داشتند و حتا چندین نفر نیز گشته داند، اما کارگران در ابعاد توده‌ای و یا متشکل در این جنبش حضور

نداشتند.

نیازی به توضیح نیست که کارگران اساساً نمی‌توانستند مانند دانشجویان و سایر اقشار در مبارزات خیابانی حضور یابند چرا که این شکل مبارزه به ویژه در مراحل اولیه خود، با موقعیت طبقه کارگر انطباق ندارد. موقعیت کارگری که شاغل است و هر روز باید پای دستگاه تولید کار کند، با دانشجو و کارمند و اقشار مشابه دیگر بکلی متفاوت است. کارگران نمی‌توانند یک روز کارخانه و تولید را رها کنند و وارد مبارزات خیابانی شوند و روز بعد دوباره به پای چرخ تولید بازگردند. یک روز غیبت کارگر، برابر اخراج و بیکاری و گرسنگی است. بنابر این روشن است که کارگران در چنین موقعیت‌هایی نمی‌توانند در ابعاد توده‌ای وارد خیابان و مبارزات خیابانی شوند. طبقه کارگر زمانی وارد خیابان و مبارزات خیابانی می‌شود که جنبش به مراحل پیشرفته‌تر و تعیین کننده‌تری گذرنده باشد. منظور ما این نیست که کارگران یک کارخانه دست به تجمع و راه پیمائی و تظاهرات نمی‌زنند، کارگران همواره به چنین تجمعات اعتراضی دست زده و یا تظاهرات و راه پیمائی کرده‌اند و می‌کنند، منظور ورود کارگران در مقیاس وسیع و توده‌ای به اعتراضات خیابانی و مداخله طبقه کارگر است.

علاوه بر این در ایران استبدادزده، سلطه چندین دهه استبداد و دیکتاتوری عریان بر جامعه و محرومیت کارگران از آزادی‌های سیاسی، امر تشکل یابی کارگران را به تأخیرافکنده است. طبقه سرمایه دار حاکم و رژیم سیاسی پاسدار منافع این طبقه، تمام توش و توان خود را برای تحمیل پراکندگی و بی سازمانی بر صفوف کارگران و جنبش کارگری و مانعیت از ایجاد تشکل‌های کارگری به کار بسته اند. رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی نیز در این راه، از خشن‌ترین و رذیله‌ترین شیوه‌های سرکوب علیه کارگران و علیه فعالان و تشکل‌های کارگری سود جسته است و از این طریق امکان مداخله فعال و حضور متشکل طبقه کارگر در رویداد‌های سیاسی را از این طبقه سلب کرده است.

صرف نظر از این مسئله، موضوع دیگری که رغبت و علاقه‌ای در کارگران برای شرکت در اعتراضات توده‌ای بر نمی‌انگیزد، عدم توجه به خواست‌ها و مطالبات کارگری بود. بخشی از بورژوازی و شخصیت‌ها و محافل حکومتی که سعی داشتند رهبری خود را بر جنبش توده‌ای تحمیل کنند و خود را حامی آن نشان می‌دادند، نه فقط هیچگاه ولو برای حفظ ظاهر، صحبتی از کارگران و مطالبات کارگری و دفاع از آن‌ها بر زبان نیاوردند، بلکه حتا در برابر تمام سرکوب‌ها و اجحافات آشکاری که علیه کارگران اعمال می‌شد، مهر سکوت بر لب زدند. آن‌ها در واقع چیزی فراتر از اصلاحات بسیار جزئی در چارچوب قوانین و نظام جمهوری اسلامی نمی‌خواستند. بدیهی‌ست که کارگران نمی‌توانستند و نباید به آن‌ها اعتماد می‌کردند و نکردند.

بنا بر این در غیاب طبقه کارگر جنبش توده‌ای نمی‌توانست بیش از این دوام آورد. تداوم، توسعه

جمهوری اسلامی و تفکیک جنسیتی علیه زنان

تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، زنان ایران در معرض شدیدترین تبعیض، ستم و فشار قرار گرفته‌اند. حکومت با وضع قوانین و مقررات ارتجاعی و با ایجاد موانع، محدودیت‌ها و تضییقات مختلف، زنان را از ابتدایی‌ترین حقوق دمکراتیک، مدنی و انسانی محروم کرده و به یک شهروند درجه دو تبدیل نموده است.

حاکمان جمهوری اسلامی که خود را نمایندگان خدا می‌دانند، طی بیش از سه دهه با تکیه بر دستورالعمل‌های دینی و اسلامی، علاوه بر سلب آزادی‌های فردی و دمکراتیک عموم توده‌های مردم ایران، علاوه بر نابرابری زنان با مردان، نوعی جداسازی و تفکیک جنسیتی را نیز بر زنان ایران تحمیل کرده‌اند.

جداسازی جنسیتی که در آغاز با تفکیک زنان و مردان در اتوبوس‌ها شکل گرفت، با ممنوعیت ورود زنان به تماشای مسابقات فوتبال و دیگر رشته‌های ورزشی مربوط به مردان، ابعاد وسیع تری یافت. دامنه تفکیک جنسیتی به تدریج از محدوده جداسازی اتوبوس‌ها و ممنوعیت تماشای مسابقات ورزشی فرا تر رفت و به دانشگاه‌های کشور سرایت کرد. طرح تفکیک جنسیتی در دانشگاه‌ها، رسماً از سال ۶۶ به تصویب شورای عالی انقلاب فرهنگی جمهوری اسلامی رسید. این شورا، تحت فرمان خمینی در تاریخ ۶ مرداد سال ۱۳۶۶، آئین‌نامه حفظ حدود و آداب اسلامی در دانشگاه‌ها و موسسات آموزش عالی را تصویب کرد.

خامنه‌ای (رئیس جمهور وقت و رئیس شورا)، هاشمی رفسنجانی (رئیس وقت مجلس و نایب رئیس شورا)، نصرالله پورجوادی و صادق واعظ‌زاده (منشی‌های وقت شورا)، هاشمی گلپایگانی (وزیر وقت آموزش عالی)، میر حسین موسوی (نخست وزیر وقت)، موسوی اردبیلی (رئیس وقت قوه قضائیه)، سید کاظم اکرمی (وزیر آموزش و پرورش وقت)، مهدوی کنی (رئیس فعلی مجلس خبرگان)، علی شریعتمداری، احمد احمدی، مصطفی معین، عبدالکریم سروش و نیز وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی وقت از جمله اعضای شاخص و شناخته شده این شورا در مقطع تدوین این آئین‌نامه بودند.

آئین‌نامه فوق از ۱۴ بند و چند تبصره تشکیل شده که دخالت در جزئی‌ترین امور دانشجویان از قبیل نحوه پوشش، رنگ لباس، مراودات دانشجویان و... به عهده مسئولان دانشگاه گذاشته است. مهمترین موضوع این آئین‌نامه، تفکیک جنسیتی در دانشگاه‌ها و بیمارستان‌ها است، که در بند ۱ و ۲ آن درج گردیده است.

در بند ۱ از فصل اول این آئین‌نامه، تحت عنوان "حفظ حدود اخلاق اسلامی در برخوردها و معاشرت‌ها" چنین آمده است: دانشجویان زن و مرد لازم است در کلاس‌های درس در دو ردیف جداگانه بنشینند.

تبصره: هرگاه در دانشگاهی، جدا کردن کلاس‌های مخصوص زنان و مردان میسر باشد و

مشکلی از لحاظ بودجه و کیفیت تحصیل به وجود نیامورد کلاس‌ها باید جدا باشند.

در بند ۲ نیز آمده است: در بیمارستان‌های آموزشی، باید کوشش شود که به تدریج بخش‌های بیماران زن و مرد از یکدیگر جدا باشد، و همچنین هر جا میسر است در اتاق‌های عمل از اختلاط زن و مرد خودداری شود و حتی المقدور از کادر پرستاری زن برای زنان و مرد برای مردان استفاده شود و مسائل شرعی رعایت گردد.

با تصویب آئین‌نامه فوق توسط شورای عالی انقلاب فرهنگی جمهوری اسلامی، ابتدا با کشیدن پرده در کلاس‌های درس، دانشجویان دختر و پسر را از هم جدا کردند. بدین وسیله، کلاس‌های درس دانشگاه‌ها به مسجد تبدیل شدند. این شکل از جداسازی و درج اخبار آن به بیرون، جمهوری اسلامی را مضحکه‌عام و خاص کرد. پس از این مضحکه، پرده‌ها را برداشتند و به جای صندلی‌های دانشجویان دختر و پسر را در دو ردیف جدا از هم قرار دادند. جمهوری اسلامی با طرح اینگونه جداسازی‌های مسخره و توهین و تحقیر به دانشجویان، سعی کرد گام به گام اهداف ارتجاعی و ضد انسانی‌اش را در دانشگاه‌ها پیش ببرد. مقاومت و ایستادگی دانشجویان در مقابل چنین طرح‌های قرون وسطایی، جمهوری اسلامی را ناکام گذاشت و اجرای عملی این طرح، آنگونه که سران رژیم می‌خواستند با شکست مواجه گردید. اما این شکست و عدم تحقق تفکیک جنسیتی، مانع از آن نشد تا رژیم ارتجاعی حاکم بر ایران از طرح جداسازی و سیاست تحقیر زنان در جامعه و به طور اخص توهین به دانشجویان دختر دست بردارد.

با روی کار آمدن دولت احمدی نژاد، طرح جداسازی و تفکیک جنسیتی در دانشگاه‌های کشور، مجدداً به بحث روز جمهوری اسلامی تبدیل شد. طی شش سال گذشته، از طرف احمدی نژاد، وزیر علوم، تحقیقات و فناوری و نیز روسای انتصابی دانشگاه‌های کشور، تلاش و افری در امر جداسازی جنسیتی در دانشگاه‌های کشور صورت گرفته است. طی همین دوره، در تعدادی از دانشگاه‌ها، اتوبوس‌های حامل دانشجویان از هم تفکیک شدند، سلف سرویس‌های غذاخوری جداگانه به دانشجویان دختر و پسر اختصاص داده شد و در مواردی همچون دانشگاه سیستان و بلوچستان، تفکیک جنسیتی در رشته‌هایی از قبیل الهیات و معارف نیز صورت گرفته است.

اما از آنجایی که زنان ایران، همواره خاکریز اول سرکوب، تبعیض، نابرابری و تحقیر جمهوری اسلامی هستند، با شروع تابستان و پیشبرد طرح "عفاف و حجاب" در کل جامعه، موضوع تفکیک جنسیتی در دانشگاه‌های کشور نیز دوباره به یکی از مباحث اصلی هیات حاکمه جمهوری اسلامی تبدیل شده است. در چند ماه اخیر، کمتر روزی است که از طرف جریان‌ها و عوامل رنگارنگ جمهوری اسلامی، بر ضرورت جداسازی جنسیتی در دانشگاه‌های کشور مصاحبه یا اظهار نظری صورت نگرفته باشد.

سایت خبری کلمه، طی گزارشی به نقل از صدرالدین شریعتی رئیس آخوند دانشگاه

طباطبایی از اجرای طرح زوج و فرد برای حضور دانشجویان در این دانشگاه خبر داده است. بر اساس این گزارش، رئیس دانشگاه علامه که از وی به عنوان یکی از یاران نزدیک احمدی نژاد و مشایب یاد شده است، در دستورالعملی محرمانه به روسای دانشکده‌های این دانشگاه، فهرست‌های سه‌گانه‌ای از استادان دانشگاه تهیه کرده که شامل لیست‌های سفید، خاکستری و سیاه می‌شود. اساتیدی که در لیست سیاه قرار دارند حق تدریس در کلاس‌های دخترانه را نخواهند داشت. همچنین برای تفکیک جنسیتی دانشجویان، جدا از تأکید بر تفکیک کلاس‌های درس، روزهای متفاوتی نیز برای مراجعه آن‌ها به دانشگاه در نظر گرفته شده است. بر اساس این تصمیم، روزهای زوج به دختران و روزهای فرد به پسران اختصاص یافته و برنامه آموزشی سال تحصیلی آینده نیز بر همین اساس تنظیم گشته است.

رضا روستا آزاد، رئیس دانشگاه شریف نیز از تفکیک دانشجویان دختر و پسر در این دانشگاه خبر داده است. روستا آزاد، در مصاحبه با خبرگزاری مهر، ضمن اعلام اینکه تفکیک جنسیتی از برنامه‌های وزارت علوم است گفت: در این راستا، دانشگاه شریف نیز برنامه‌هایی را برای تفکیک جنسیتی در نظر گرفته است. از این رو، کلاس‌های جداگانه‌ای برای دانشجویان پسر و دختر سال اول دانشگاه برگزار می‌شود.

طی همین مدت، بحث تفکیک جنسیتی از وزارت علوم و روسای انتصابی دانشگاه‌های کشور فراتر رفته و به نمایندگان مجلس ارتجاع هم رسیده است. در حالی که کریمی فیروز، عضو کمیسیون آموزش مجلس در گفتگو با خبرنگار مهر اعلام کرد که، بحث تفکیک جنسیتی از سلف سرویس‌ها، اتوبوس‌ها، فضاهای سبز تازه تاسیس شده و تفکیک کلاس‌های درس مورد توافق اعضای کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس قرار گرفته است، نصیری قیداری، دیگر عضو و سخنگوی کمیسیون آموزش مجلس، با رد نظرات کریمی فیروز و به نقل از وزیر علوم گفت: تفکیک جنسیتی صرفاً در کلاس‌هایی با ظرفیت ۶۰ نفر که نصفشان دختر و پسر باشد صورت می‌گیرد نه در کلاس‌هایی که ۵ نفر دختر و ۴۰ نفر پسر هستند.

علی مطهری، یکی از مرتجع‌ترین نمایندگان مجلس، همه پرده‌ها را کنار زد و به آشکارترین شکل ممکن ماهیت اعتقادات تبعیض آمیز جمهوری اسلامی علیه زنان را بر ملا کرد. او در تاریخ ۱۵ تیر ماه، طی نامه‌ای سرگشاده به احمدی نژاد، ضمن دفاع همه جانبه از تفکیک جنسیتی در دانشگاه‌ها، خواستار "کشیدن پرده میان دانشجویان دختر و پسر در کلاس‌های درس" شد، تا به زعم خود با کشیدن پرده و جداسازی دانشجویان دختر و پسر از هم، طرح اسلامی شدن دانشگاه‌ها متحقق گردد.

اما، علی عباس پور تهرانی فرد، رئیس کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس روایت دیگری دارد. او از یک طرف می‌گوید: وزارت علوم و تحقیقات طرحی برای تفکیک جنسیتی در دانشگاه‌ها ارائه نکرده است و از طرف دیگر در مصاحبه با ایسنا به استناد گزارش وزیر علوم

انقلاب های نیمه کاره کشورهای عرب و چشم انداز آن ها

کشورهای عرب حاشیه جنوبی خلیج فارس هستند که با اعتراضاتی کامیاب گسترده همراه بوده اند. اگر در یمن کشاکش همچنان ادامه دارد، در بحرین اوضاع اکنون آرام تر به نظر می رسد. نکته ی حائز اهمیت در روزهای اخیر این است که در تونس و مصر مردم بار دیگر به میدان آمدند و با تظاهرات و راهپیمایی، اعتراض خود را علیه وضعیت موجود و عملی نشدن وعده ها اعلام کردند.

خبرگزاری ها گزارش دادند که در تونس مردم بار دیگر به خیابان ها آمده و اعلام کردند که چند ماه پس از سقوط دیکتاتور و وعده های داده شده برای ایجاد تغییر به ویژه در ساختار سیاسی کشور، هنوز اقدامی صورت نگرفته است. در تونس و حومه ی آن مردم معترض شاهد آن بودند که نیروهای پلیس برای ایجاد ترس و وحشت تیراندازی هوایی کردند و به پرتاب گاز اشک آور دست یازیدند. در یکی از حومه های نزدیک تونس هلیکوپترهای پلیس علیه معترضان به پرواز درآمدند. وزیر کشور تونس اعلام کرده است که افراط گرایان اسلامی در روزهای اخیر به مراکز پلیس حمله کرده و تعدادی سلاح را به یغما بردند. این ادعای وزیر کشور در حالی صورت می گیرد که هم زمان با آغاز دوباره ی اعتراضات نسبت به عملی نشدن وعده ها چند تظاهرات مردمی برای حمایت از جدایی دین از دولت نیز صورت گرفته است. تحولات روزهای گذشته در تونس نشان می دهد که مردم نسبت به چند ماه پیش اکنون یک گام به جلوتر گذاشته اند، از سویی دوباره به میدان آمده اند و اعلام می کنند که حاضر نیستند ادامه ی وضعیت گذشته را بپذیرند و از سویی آشکارتر از گذشته انزجار خود را از احتمال شکل گیری آلترناتیو مذهبی در تونس به نمایش می گذارند.

در مصر هم مردم به پیش می روند. در این کشور نیز چندین تظاهرات در میدان تحریر قاهره صورت گرفته است و تحصن هایی سازمان داده شدند. روز جمعه ۱۵ ژوئیه ده ها هزار نفر در سراسر مصر تظاهرات کردند و با شعار "جمعه ی آخرین اخطار" گفتند که حاضر نیستند ارتشی را بپذیرند که بخواهد به ادامه ی وضعیت گذشته همت گمارد. گستردگی اعتراضات به نحوی بود که رئیس دولت قول داد در عرض سه روز پس از "جمعه ی آخرین اخطار" به سرعت کابینه را ترمیم کند و گفت و گوهایی را برای اجرای اصلاحات به پیش برد. با این حال تعدادی از معترضان دوباره در میدان تحریر اردو زدند و گفتند که تا مطالباتشان تحقق نیابد این میدان را ترک نخواهند کرد. این افراد می گویند که لاقفل باید مسئولان دوران حسنی مبارک محاکمه شوند و از مجازات افراد معترض در دادگاه های نظامی جلوگیری گردد. دولت قول داده است که خود مبارک را در شرم الشیخ محاکمه خواهد کرد و فرماندهان ارتش نیز گفته اند که در دادگاه های نظامی این معترضان نیستند که مجازات می شوند بلکه کسانی هستند که علیه مردم اقدام نموده اند. برخی از جریانات بورژوازی که در اعتراضات علیه حسنی مبارک شرکت داشتند اکنون مخالفت خود را با ادامه ی

اعتراضات مردمی در مصر اعلام می کنند که می توان از میان آن ها به "جنبش ۶ آوریل" اشاره کرد. مجموعه ی جریانات اسلامی و به خصوص اخوان المسلمین نیز گفته اند که اعتراضات اخیر "بی مورد" هستند. هر چند فعلاً تظاهرات و اعتراضات در مصر تعداد کم تری از مردم را به میدان کشیده است اما سطح مطالبات و از جمله درخواست هایی مانند تعیین حقوق حداقل در سطح ۱۵۰ یورو در ماه و ریزش توهم مردم نسبت به ارتش مصر نشان می دهد که در مصر نیز مبارزه به مرحله عالی تری ارتقا یافته است.

از یمن خبر می رسد که یک شورای انتقالی شکل گرفته است. در این شورا افراد گوناگونی حضور دارند که یکی از آنان رئیس جمهور سابق یمن جنوبی، علی ناصر محمد است. این شورا که هفده عضو دارد روز ۱۶ ژوئیه تشکیل شد. این در حالی ست که عبدالله صالح، رئیس جمهور یمن بار دیگر برای درمان به عربستان سعودی رفته است. وی روز ۶ ژوئن در مسجد کاخ ریاست جمهوری هدف یک موشک قرار گرفت و به شدت مجروح شد. شورای انتقالی اعلام کرده است که می خواهد عبدالله صالح را وادار به ترک قدرت نماید. این شورا به جز این، وظیفه ی ویژه ی دیگری برای خود تعریف نکرده است. هر چند این شورا خود را یک تشکل موقت نامیده است، اما ائتلافی از دیگر احزاب و تشکلات اپوزیسیون گفته است که از شورای مذکور حمایت نخواهد کرد. در یمن این عربستان سعودی ست که به رژیم برای سرکوب مردم کمک می کند و از آن جایی که خود عربستان یک مهره ی استراتژیک قدرت های بزرگ امپریالیستی ست، می توان گفت آن ها به طور ضمنی از رژیم حاکم و سرکوب گری هایش حمایت می کنند.

در لیبی جنگ داخلی همچنان ادامه دارد و نیروهای هوایی ناتو، فرانسه و آمریکا هر از چند گاهی با پرتاب بمب های مرگبار آشکارا از اپوزیسیونی حمایت می کنند که از هم اکنون سرسپردگی کامل خود را به آن ها اعلام کرده است. این سرسپردگی را می توان از یک جمله ی نیکولا سارکوزی، رئیس جمهور فرانسه، دریافت. این فرد اخیراً گفت: "ما در تونس و مصر خوب عمل نکردیم، اما در ساحل عاج و لیبی به موقع وارد عمل شدیم." به عبارت دیگر سارکوزی بر این امر انگشت می گذارد که نه فقط فرانسه که مجموعه ی قدرت های بزرگ امپریالیستی در ابتداء علیه مبارزات مردم در تونس و مصر عمل نکردند و تولد جنبش های توده ای را در این کشورها در نیافتند، اما برای حفظ منافع خود در ساحل عاج و لیبی مستقیماً وارد عمل شده و به هر دو به درجات مختلف تجاوز نظامی کردند. واقعیت هم همین است. امپریالیسم فرانسه به نحو احسن در امور داخلی ساحل عاج و لیبی دخالت نمود تا خیزش نیروهای مخالف را به نفع خود مصادره به مطلوب کند و با پشتیبانی از نیروهای ارتجاعی در این کشورها نه فقط تأمین منافع اقتصادی خود را بیمه کند که مطمئن گردد که در آینده نیز

کسانی برسر کار گمارده خواهند شد که مانند غلامان حلقه به گوش دستورهای صندوق بین المللی پول و بانک جهانی را اجراء کنند.

یک روزنامه ی روسی اخیراً فاش کرد که "شورای انتقالی ملی لیبی" به فرانسه قول داده است که پس از سقوط قذافی و به قدرت رسیدن اعضای این شورا، ۳۵٪ منابع نفتی این کشور در اختیار فرانسه قرار خواهد گرفت.

قدرت های بزرگ سرمایه داری می کوشند تا رژیم های ارتجاعی عرب مانند امارات متحده عربی و عربستان سعودی را تقویت کنند. آن ها در عین حال با طبقه ی بورژوازی محلی متحد می شوند و برخی از جناح های آن را برای روز مبادا در نظر می گیرند. این موضوع نه فقط در لیبی که در سوریه نیز دیده می شود. قدرت های امپریالیستی می خواهند در صورت لزوم به استقرار جناح دیگری از بورژوازی کمک کنند. طبقه ی کارگر و اقشار زحمتکش مردم سوریه از وضعیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی موجود ناراضی اند. مطالبات مردم برای ایجاد تغییر و یک زندگی بهتر مطالباتی برحق اند. اما همین مطالبات می توانند توسط نیروهای امپریالیستی در جهت سرنگونی رژیم بشار اسد و به قدرت رسیدن یک نیروی بورژوازی دیگر مورد سوء استفاده قرار بگیرند. در سوریه ما شاهد اعتراضات توده های هستیم که با توجه به سیاست های خصوصی سازی و نئولیبرالی فقیر شده اند و وضعیت معیشتی آن ها سخت تر گشته است، اما در همین کشور ما شاهد این هم هستیم که قدرت های امپریالیستی می خواهند یک جناح دیگر از بورژوازی را حاکم کنند که کم تر از رژیم اسد برایشان دردسر ایجاد کند، برای مثال از اتحاد با جمهوری اسلامی چشم پوشی کند و از حمایت گروهای فلسطینی دست بردارد.

نگاهی به وضعیت کشورهای تونس، مصر، لیبی، سوریه، یمن و بحرین نشان می دهد که مردم این کشورها در خطوط کلی برای نان و آزادی به میدان آمده اند. وضعیت هر کدام از این کشورها با دیگری متفاوت است و نیروهای مختلفی در هر یک از آن ها در درون و بیرون عمل کرده و می کنند. واقعیت این است که در روزهای اخیر مردم تونس و مصر به مرحله ی عالی تری از مبارزه گام گذاشتند. وضعیت در لیبی و سوریه همچنان آشفته است و نمی توان به راحتی سرانجام آن را پیش بینی نمود. در یمن و بحرین حرف اول هنوز حرف حاکمان خودکامه و سرکوب وحشیانه است. اختلاف وضعیت در این کشورها یک واقعیت است، اما واقعیت دیگر این است که در تمامی این کشورها غیبت یک آلترناتیو کارگری سوسیالیستی بیش از پیش چشم انداز انقلاب های نیمه کاره آن ها را تیره کرده است. غیبت این آلترناتیو و این که بالاخره همان توده هایی که به میدان آمده اند هنوز به این واقعیت نظر ندارند که مهم رئوس قدرت ها نیستند که باید بروند که ارکان نظم موجود و به ویژه نظم اقتصادی ست که باید زیر و رو شود از جمله ضعف های عمده ایست که این جنبش ها در آن گرفتارند. نیروها و قدرت های امپریالیستی نیز که به خوبی از این غیبت آگاهند با استفاده از تمام توان خود و به ویژه قدرت عظیم رسانه ای که دارند نه فقط در کشورهای مذکور که در سراسر جهان سعی می کنند تا به

گفتگو با رفیق توکل

اخیرا سازمان اطلاعات رژیم جمهوری اسلامی جلد دوم کتاب "چریکهای فدائی خلق" را انتشار داده است. نشریه کار در مورد این کتاب مصاحبه ای با رفیق توکل انجام داده است که از نظر شما می گذرد.

جمهوریشان در طلسم جادوگران افتاده است، چه اراجیفی را به فدائیان اقلیت نسبت می دهد!

بررسی تمام ادعاها، تحریفات و جعلیات وزارت اطلاعات در مورد مبارزه سازمان ما پس از قیام، نقش مبارزه توده های کارگر و زحمتکش، مردم ملیت های تحت ستم علیه رژیم سر تا پا ارتجاعی و وحشی گری رژیم جمهوری اسلامی علیه مردم ایران و سازمان های سیاسی، بحث وسیع تری را می طلبد، اما در این جا به اسنادی که سؤال به آن اشاره دارد، می پردازم.

در مورد منابع و اسنادی که وزارت اطلاعات در جلد دوم "چریک های فدائی خلق" به آن ها استناد کرده است، باید بگویم، وقتی که وزارت اطلاعات یک رژیم فوق ارتجاعی علیه سازمان های مخالف خود کتابی را انتشار می دهد تا آن ها را محکوم کند، اصل این کتاب بی اعتبار است و منابع و اسناد آن نیز غیر قابل اعتماد.

ما در این جا با یک مؤسسه تحقیقاتی علمی، یک فرد محقق و مطلعی که می خواهد راجع به یک مسئله معین تحقیق کند، نظر بدهد و یا تاریخ بنویسد، حتا احزاب و سازمان های سیاسی مخالف یکدیگر، سر و کار نداریم. سازمانی که این کتاب را انتشار داده است وزارت اطلاعات و امنیت یک کشور است. اما ای کاش فقط این بود. وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی مثل سازمان های اطلاعاتی و امنیتی خیلی از کشورهای جهان نیست که گاه اسنادی را انتشار می دهند و محققین هم در کار تحقیقاتی خود با قید احتیاط از آن ها استفاده می کنند. این وزارت خانه در ایران، مقدم بر هر چیز سازمانی است که وظیفه آن شکنجه و کشتار است. این سازمانی است که هزاران تن از اعضا و فعالین و هواداران همین سازمان هایی را که اکنون علیه آن ها کتاب انتشار داده به قتل رسانده است. مجری قتل عام دسته جمعی هزاران زندانی سیاسی در طی چند روز می باشد. این سازمانی است که مردم ایران را صرفاً به جرم داشتن عقیده ای سواى آنچه که دار و دسته ی مرتجع حاکم به آن باور دارند، دستگیر می کند، شکنجه می دهد، به زندان و اعدام محکوم می نماید. افراد دستگیر شده را زیر شکنجه وامی دارد که در شوهای تلویزیونی اش به دروغ اعتراف کنند که جاسوس اند. رسوایی این دستگاه جاسوسی، شکنجه و کشتار تا به آن حد است که حتا وقتی میلیون ها انسانی که مخالف نظم ستمگرانه حاکماند به خیابان ها می ریزند و اعتراض می کنند، این روشن است که تمام آنچه که این سازمان آدمکش در یک کتاب علیه مخالفین رژیم می نویسد، حتا وقتی که مثلاً به یک نوشته از نشریه کار یا اسناد درونی سازمان ما که به دست آن ها افتاده است، استناد می کند، کاملاً جعل و تحریف است.

در جلد دوم، یک بخش از به اصطلاح اسنادش، استناد به بازجویی هاست. اما در مقایسه با جلد اول کم تر شده است و آن هم فقط بازجویی هایی است که می توانسته در خدمت مقاصدش استفاده کند. علت آن هم این است که جرأت آن را نداشته که به بازجویی هزاران فدائی که فقط در ارتباط با اقلیت دستگیر شدند، استناد کند. چون خود این مسئله اعتراف به جنایات بی انتهای رژیم خواهد بود. از همین رو این بار از تعدادی بازجویی "بدون تاریخ" هم نام برده می شود که به تمام معنا مضحک و رسواکننده است. اما در همین حد نیز کلامی نمی گوید که سرنوشت این افرادی که به بازجویی از آن ها استناد کرده چه شد؟ آزاد شدند؟ به حبس محکوم شدند و یا تیرباران شدند. در هر حال تا جایی که از این بازجویی ها به عنوان سند استفاده شده است، فاقد هر گونه اعتبارند. هر سندی که زیر شکنجه ساخته شده باشد، از جمله همین بازجویی ها مطلقاً بی اعتبارند.

بخش دیگری از منابع این کتاب، نشریات علنی سازمان ما، قبل از انشعاب یا بعد از آن در سال ۵۹ ذکر شده است تا گویا نشان دهد که نقش و موضع سازمان در کردستان، ترکمن صحرا، جنگ ارتجاعی دولت های ایران و عراق یا موضع گیری بر سر ماهیت جمهوری اسلامی چه بوده است. تمام آنچه که مورد استناد قرار گرفته، گزینشی، تحریف شده و قطعاتی به هم وصل شده از اینجا و آنجا است که می بایستی هدف وزارت اطلاعات را از

نشریه کار - همان گونه که می دانید وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی، جلد دوم کتاب "چریک های فدائی خلق" را انتشار داده است. با خواندن این کتاب روشن می گردد که ظاهراً سازی جلد اول، با این ادعا که کاری تحقیقاتی است کنار گذاشته شده است. نویسنده، محمود نادری که همان "مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی" وابسته به وزارت اطلاعات باشد، صریح تر از جلد اول کتاب به دفاع از جمهوری اسلامی برخاسته و از جایگاه مقامات و ارگان های حکومت وارد پلمیک علیه سازمان ما و برخی سازمان های دیگر شده است. این طور به نظر می رسد که دست وزارت اطلاعات تهی تر از جلد اول از جمله در مورد اسناد است. نظر شما در این مورد چیست؟

رفیق توکل- در این فاصله کوتاهی که این کتاب انتشار یافته، با افراد مختلفی که آن را خوانده اند صحبت کرده ام. حتا کسانی که عضو هیچ سازمان سیاسی نیستند و صرفاً کارهای مطبوعاتی دارند، آن ها هم دقیقاً این نظر را داشتند که در جلد دوم کتاب، پرده ها یکسره کنار نهاده شده و به ظاهر نویسنده، از موضع حکومت و دفاع از آن به مقابله با سازمان ما و سازمان های سیاسی دیگر برخاسته است.

به نظر من دلیل دارد. جلد اول مربوط به گذشته و در ارتباط با مبارزه سازمان ما علیه رژیم شاه بود. در آن جا، دو طرف نزاع، سازمان چریک های فدائی خلق و جمهوری اسلامی نبودند که وزارت اطلاعات و عوامل آن ناگزیر شوند، آشکارا در دفاع از جمهوری اسلامی علیه سازمان وارد صحنه شوند. در آن کتاب، هدف وزارت اطلاعات این بود که بگوید سازمان چریک های فدائی خلق ایران، نقشی در مبارزه علیه رژیم شاه نداشت. چند نفری بودند که به تقلید از کشورهای دیگر خواستند مبارزه مسلحانه کنند. دستگیر شدند. همدیگر را لو دادند. شکست خوردند و تمام شدند. بالعکس این خمینی بود که علیه رژیم شاه مبارزه کرد و مردم هم طرفدار او بودند.

در جلد دوم مسئله به کلی متفاوت است. یک طرف قضیه جمهوری اسلامی است و طرف دیگر آن، سازمان ما یا سازمان های سیاسی دیگر که با جمهوری اسلامی جنگیده و می جنگند، یا به شکلی مخالف آن هستند. بنابراین وزارت اطلاعات راه دیگری نداشت، جز این که در چهره واقعی خود ظاهر شود.

با انتشار این جلد، دهان یابوه گویانی از قماش فرخ نگهدارها و ماشاءالله فتاپور و دیگرانی که می خواستند چنین وانمود کنند گویا این محمود نادری چیزی جدا از وزارت اطلاعات است، بسته شد. چرا که حالا دیگر حتا این جریان موسوم به فدائیان اکثریت که زمانی در خدمت جمهوری اسلامی بزرگ ترین ضربات را به جنبش توده های مردم وارد آورد، از دیدگاه "محقق" "بی طرف شان" منهدم شده است که "حمایت شان از جمهوری اسلامی بر پایه نیرنگ بوده است" "همه داده های آن بر دروغ و فریب استوار شده بود." و بالاخره "انحطاط اخلاقی سازمان را به نمایش گذارد."

وقتی که وزارت اطلاعات با اکثریتی ها این برخورد را داشته باشد، در مورد فدائیان اقلیت که از همان آغاز دشمن سرسخت جمهوری اسلامی بوده و با آن جنگیده اند، تکلیف روشن است. تمام جعلیات اش را به کار گرفته تا "جاه طلبی، بی پرنسیبی، خودستایی، بی دانشی، سودجویی، بی رحمی، دروغ گویی، سطحی نگری" و اراجیفی از این دست را به فدائیان اقلیت نسبت دهد.

ملاحظه می کنید که دستگاه آدمکش، شکنجه و کشتار رژیمی که ده ها هزار انسان را در شکنجه گاه های قرون وسطایی اش به بند کشیده و هزاران انسان را به قتل رساند. دستگاه اطلاعاتی رژیمی که از همان نخستین روز موجودیت اش در ایران، مظهر بی رحمت ترین و کثیف ترین پاسدار نظم طبقاتی و ارتجاعی بوده است. سازمان شکنجه و کشتار رژیمی که تمام سران و مقامات آن همواره مظهر عقب مانده ترین خرافات قرون وسطایی، جهل و کودنی بوده اند و در همین روزها، داغ ترین بحث شان این است که اجنه در کجا زندگی می کنند؟ چه مواقعی سراغ انسان ها می آیند و از کی رئیس

آورده است، تا گویا نشان دهد، این اسناد، اصل و واقعی است و وزارت اطلاعات دخل و تصرفی در آن‌ها نداشته است. اما رسواترین بخش اسناد وزارت اطلاعات تا جایی که به سازمان ما مربوط می‌شود، همین اسناد است که توسط وزارت اطلاعات یک سره جعل شده‌اند. یعنی اسنادی به کلی جعلی‌اند. مسئله باید احتمالاً از این قرار باشد که وزارت اطلاعات از این‌جا و آن‌جا خبرهایی شنیده و یا در بازجویی‌ها چیزی عایدش شده است. لذا تلاش کرده که بر اساس همین خبرها و بازجویی‌ها، سند بسازد. این را توضیح می‌دهم تا هر کس به سادگی ببیند که این اسناد چقدر مضحک و جعلی‌ست.

در صفحات ۵۵۰ و ۵۵۱ سندی به زبان عربی و ترجمه فارسی آن ارائه شده است. تاریخ این سند ۱۴ نوامبر ۱۹۸۰ برابر با ۲۳ آبان ماه سال ۱۳۵۹ است که در آن نوشته شده است فردی به نام بهرام محمد که گویا بر طبق اسناد بعدی همان (بهرام) حسین زهری‌ست، مبلغ ۹۰ هزار دلار از سفارت عراق در پاریس تحویل گرفته و رسید آن را امضا کرده است. سازمان ما که تازه چند ماهی از انشعاب آن می‌گذرد در این تاریخ، هنوز نه تشکیلاتی در خارج از کشور داشت، نه بخش روابط بین‌المللی و نه رابطه‌ای با عراق. حسین زهری (بهرام) هم در این تاریخ در داخل ایران است. نه عضو مرکزیت است و نه در جایگاهی که بتواند به عنوان نماینده سازمان پول از سفارت عراق در پاریس گرفته باشد. بنابراین بهرام محمدی که در این سند به آن اشاره می‌شود، هیچ ربطی به فدائیان اقلیت که در آن زمان به نام "سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران" فعالیت می‌کرد ندارد. این سند به کلی جعلی‌ست. در سند دیگری، صفحه ۵۴۳، تاریخ ۱۲ / ۴ / ۱۹۸۲ برابر با ۲۵ فروردین سال ۶۱ یعنی نزدیک به یک سال و نیم پس از آن که بهرام محمد نامی در پاریس ۹۰ هزار دلار گرفته بود و دیگر در این فاصله ردش در اسناد دیده نمی‌شود، تازه متوجه می‌شویم که سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، هیئتی را به سرپرستی حماد شیبانی به عراق فرستاده است که هدف از حضور هیئت در عراق "تقاضای ایجاد تسهیلات برای سفر تعدادی از اعضای سازمان به فرانسه و همچنین تأسیس دفتر سازمان در عراق را دارند". خوب، کودن‌های وزارت اطلاعات، هر فردی با کمی آگاهی می‌فهمد که اگر مناسبات یک سازمان با یک دولت در آن حد است که ۹۰ هزار دلار، آن هم دلار آن سال‌ها، به نمایندنداش در پاریس تحویل داده می‌شود، دیگر نیازی نبود که یک هیئت به عراق برود و با مقامات این کشور گفتگو کند که آیا اجازه رفت و آمد از عراق و تأسیس دفتر سازمان را به ما می‌دهند یا نه. بر طبق سند دیگری، صفحه ۵۴۶، متوجه می‌شویم در تاریخ ۹ / ۱۰ / ۱۹۸۲ که تیر ماه ۱۳۶۱ باشد، این آقای ابوالمجد (بهرام محمد) که در پرنانز نوشته شده است، فدایی خلق، مجدداً یک ۶۰ هزار دلار از سفارت عراق در پاریس تحویل گرفته است و امضا داده است. این بهرام محمد که گویا از نظر وزارت اطلاعات همان حسین زهری (بهرام) است، در همین تیر ماه ۶۱، پس از آن که هاشم رفت و من در تهران در حال گفتگو و نظرخواهی از تشکیلات برای ترمیم مرکزیت بودم، در تهران است و من دو قرار با او اجرا کرده‌ام. تازه پس از این ترمیم است که او به عضویت کمیته مرکزی در می‌آید، در جلسه مرداد ماه مرکزیت به عنوان مسئول تشکیلات خارج کشور تعیین می‌شود و در مرداد یا شهریور سال ۶۱ به فرانسه می‌رود. اما جالب این‌جاست که همان بهرام محمدی که در سال ۵۹، ۹۰ هزار دلار دریافت کرده بود، با همان امضا در سال‌های بعد، مبلغی بر طبق این اسناد حدوداً ۴۰۰ هزار دلار گویا به عنوان نماینده سازمان ما از دولت عراق دریافت می‌کند. بنابراین از آن‌جایی که امضای تمام این اسناد یکی‌ست، همه جعلی‌اند. وزارت اطلاعات، اما یک سند جعلی هم در مورد توکل انتشار داده و ادعا کرده است که گویا توکل در سال ۶۶ یک جلسه با بهرام (حسین زهری) با حضور عراقی‌ها داشته است. این یک دروغ و جعل رسوای دیگر است. من از تاریخ اول فروردین ۶۶ که از مرکزیت سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران استعفا دادم و با رفقای دیگر، فعالیتیم را در سازمان فدائیان (اقلیت) ادامه داده‌ام، نه بهرام را دیده‌ام و نه هرگز جلسه‌ای با او داشته‌ام.

این هم ماجرای اسنادی که جمهوری اسلامی آن‌ها را جعل کرده و به سازمان ما نسبت داده است. اما پس از نشان دادن جعلی بودن این اسناد، می‌خواهم بگویم که جمهوری اسلامی با این اسناد رسوایش دنبال چه می‌گردد؟ چه چیزی را می‌خواهد ثابت کند؟ چرا جرأت نمی‌کند حرف‌اش را صریح بزند؟ چیزی در چینه ندارد که بخواهد در همان حدی که اکثریتی‌ها را وابسته به شوروی و ک‌گ‌ب معرفی می‌کند، در مورد فدائیان اقلیت بگوید. فدائیان اقلیت همواره دشمن آشتی‌ناپذیر تمام دولت‌های سرمایه‌داری بوده‌اند. مطلقاً تفاوتی هم نمی‌کند که این دولت کشوری خودی باشد یا دولتی

نوشن کتاب برآورده سازد.

از یک‌سری اسناد درون سازمانی ما نیز در این کتاب نام برده شده است که این اسناد واقعی هست و در ضربات سازمان به دست وزارت اطلاعات افتاده‌اند. من به سه مورد از این اسناد اشاره می‌کنم. یک مورد آن مباحث تئوریک و سیاسی درونی پیش از کنگره اول سازمان است که پس از کنگره به همراه بحث‌ها و مصوبات کنگره به چاپ‌خانه مخفی که محل امنی بود، منتقل شدند. با لو رفتن این چاپ‌خانه، اسناد هم به دست مأموران امنیتی رژیم افتاد. مورد دوم، گزارشاتی‌ست که کمیته مرکزی سازمان به طور معمول از عملکرد تشکیلات ارائه می‌دهد و این اسناد مربوط به سال‌های ۶۱ و ۶۲ است. در این گزارشات گفته می‌شود که ارگان‌ها و بخش‌های تشکیلات هر یک چگونه کار خود را پیش برده‌اند، موفق بوده‌اند یا نبوده‌اند و اشکالات کارشان در کجاست و یا اگر اختلافاتی در یک بخش تشکیلات وجود دارد، بقیه بخش‌ها نیز از آن مطلع باشند. این اسناد هم پس از مطالعه در حوزه‌ها از بین برده می‌شدند. این که چگونه این گزارشات به دست ارگان‌های اطلاعاتی رژیم افتاده‌اند، فقط می‌تواند به این شکل باشد که فردی آن‌ها را به جای نابود کردن نزد خود نگه داشته است. حدس من این است که این اسناد بعد از دستگیری محمود محمودی در سال ۶۴ به دست وزارت اطلاعات افتاده باشند. دلیل آن هم در این است که فرد بی‌انضباطی بود. قبلاً هم تهدید کرده بود که اسناد درونی سازمان را علنی خواهد کرد. نامه‌هایی که فقط می‌توانست یک نسخه از آن نزد مرکزیت سازمان باشد، حالا به همراه نامه‌هایی که حتی ما آن‌ها را ندیده بودیم و گویا بین او و اعظم (مستوره احمدزاده) رد و بدل شده است، به دست وزارت اطلاعات افتاده است. در یک مورد هم رابط کردستان و تهران در بین راه دستگیر شد که احتمالاً باید همان موردی باشد که مهدی سامع نامه‌ای برای اعظم فرستاده و در این کتاب از آن نقل شده است.

نحوه استفاده وزارت اطلاعات از این اسناد در نوشتن کتاب، رسواتر از نوشته‌های علنی‌ست. تمام آن‌چه را که می‌توانست پیدا کند تا بگوید فدائیان اقلیت فعالیتی نداشته و در همان سال ۶۰ نابود شدند و بقیه آن فقط اختلاف بود، مورد استفاده قرار گرفته است. در فاصله ۸ ماهی که از ضربات اسفند ماه سال ۶۰ تا پلنوم دی ماه ۶۱ می‌گذشت، رفقای ما توانسته بودند در مناطق مختلف، تشکیلات را بازسازی کنند و گزارشات ۱۱ بخش و ارگان تشکیلات به پلنوم ارائه شد. طبیعی‌ست که در یک چنین اجلاسی نقاط ضعف و کمبودهای هر بخش تشکیلات مورد بررسی قرار گیرد. از این گزارش ۴۲ صفحه‌ای به تشکیلات، فقط آن چیزی به کار وزارت اطلاعات می‌آمد که بگوید کاری پیش نرفت و انتقاد از این یا آن بخش بود. اما برای رسیدن به هدف خود حتی در آن‌جایی که نقل قول مستقیم می‌آورد و در گیومه قرار می‌دهد، بخشی از گزارش را که با هدف‌اش در نوشتن این کتاب نمی‌خواند یا به کلی حذف می‌کند، یا نقطه‌چین می‌گذارد و حتی فعل جمله را تغییر می‌دهد. من به عنوان نمونه به یک نقل قول چند سطری در مورد کمیته کارگری تهران اشاره می‌کنم که در صفحه ۲۸۹ آمده است.

وزارت اطلاعات وقتی که این نقل قول را می‌آورد که ارتباط دارد با دشواری سازماندهی کارگران در شرایط سرکوب، همین که به جمله "یورش رژیم به کارخانه‌ها و قلع و قمع نمودن کارگران آگاه" می‌رسد، جمله را حذف و به جای آن چند نقطه می‌گذارد. در همین نقل قول مستقیم چند سطری داخل گیومه، در جای دیگری حتی بدون نقطه‌گذاری بخش دیگری حذف می‌شود. چون وزارت اطلاعات تصمیم گرفته که بگوید، فدائیان اقلیت هیچ فعالیتی نداشتند، چنین نقل می‌کند "ضربات پی در پی ما را فلج کرده بود. تنها کار تبلیغی که در این مدت داشتیم یک اعلامیه کارگران پیشرو بوده است." اما اصل این جمله در گزارش چنین است: "ضربات پی در پی ما را فلج کرده بود. تنها کار تبلیغی که در این مدت داشتیم، علاوه بر تکثیر و توزیع مرتب نشریه، یک اعلامیه کارگران پیشرو بوده است." در همین نقل قول مستقیم فعل جمله را تغییر می‌دهد و در آن‌جایی که در اصل گزارش آمده است: "کار تبلیغی تنها در چند کارخانه پیش نرفت" و منظور رفیق گزارش دهنده‌ی ما از بخش کارگری، آن کارخانه‌هایی بود که حوزه‌های سازمانی در آن‌ها فعال بودند، وزارت اطلاعات فعل "پیش نرفت" را به "پیش رفت" تغییر می‌دهد. حالا اگر بخواهم به مواردی که وزارت اطلاعات به زبان خودش از این گزارشات نقل و تحریف کرده است، حرف بزنم، بحث به درازا می‌کشد. این نمونه را از آن‌رو آوردم که بگویم چرا حتی اسنادی که واقعاً هم وجود داشته و به دست وزارت اطلاعات افتاده است، استناد به آن‌ها هم جعلی و غیر قابل اعتماد است.

سپس می‌رسیم به اسنادی که در آخر این کتاب به زبان عربی و فارسی

جایی که ممکن است، این کمک‌ها را در اختیار مخالفین همان دولتی نیز قرار دهند که از آن کمک گرفته‌اند. این را هم بیافزایم که مثل مورد تاکتیک‌ها، این مجاز بودن به معنای استفاده عملی از آن تحت هر شرایطی نیست، بلکه باید شرایط ویژه سیاسی کاربرد آن مد نظر قرار گیرد.

نشریه کار - در رابطه با منابع و اسناد مورد استفاده وزارت اطلاعات در جلد دوم، هنوز یک سوال دیگر باقی‌ست. وزارت اطلاعات برای پیشبرد هدف‌اش در جمع‌آوری سند علیه اقلیت و به اصطلاح محکوم کردن سازمان، حتی به حرف‌ها و اظهار نظرهای جعلی و دروغ‌گویی که با اقلیت اختلاف یا دشمنی داشته‌اند نیز متوسل شده است. گاه چنان اراجیفی را مطرح کرده که به نظر می‌رسد چپته رژیم برای پرونده‌سازی علیه اقلیت، آتقدر خالی‌ست که به این اظهار نظرها و ادعاهای جعلی افراد هم متوسل شده است، در این مورد نظرتان چیست؟

رفیق توکل- اگر کسی فرصت آن را داشته باشد و چند روزی به تعدادی از صفحات سایت‌ها و وبلاگ‌های فارسی زبان نگاهی بیاندازد یا ای-میل‌های عمومی را روزانه ملاحظه کند، می‌بینید که علاوه بر آن چه مثبت و خواندنی‌ست، انبوهی از نوشته‌هایی وجود دارد که افراد بی‌نام و نشان علیه سازمان‌های سیاسی یا افراد شناخته شده می‌نویسند و پخش می‌کنند. نوشته‌ها و اتهامات افراد هم علیه یکدیگر که جای خود دارد. واقعاً انسان می‌ماند که این افراد که عموماً هویت شان نیز معلوم نیست وابسته به وزارت اطلاعات‌اند یا نه!

من که در اغلب موارد وقتی که برنامه ای-میل را فعال می‌کنم، با چنین مواردی برخورد می‌کنم، و همین که می‌بینم علیه این یا آن فرد، این یا آن سازمان است، حذف‌اش می‌کنم. هر چه هم که بخواهند، می‌گویند، بدون این که استدلالی، سندی، چیزی داشته باشند. به نظر من جای همه آن‌ها در همان آشغال‌دانی ای-میل است. گاه علیه سازمان ما و یا اعضای آن هم چیزی می‌نویسند و پخش می‌کنند، منتها از آنجایی که دیگر همه می‌دانند، این‌ها از نمونه چگونه نوشته‌هایی‌ست، مثل خود ما به دور می‌ریزند. وزارت اطلاعات طبیعی‌ست که از این آشغال نوشته‌ها علیه سازمان‌ها استفاده کند. به یک نمونه اشاره کنم که چند سال پیش یک آدم غیر سیاسی که زمانی هم در سازمان ما بود، منتها از نظر سیاسی سقوط کرد و رفت و اکنون از سوی تمام سازمان‌های سیاسی و حتی افراد سیاسی بایکوت است، اطلاعاتی‌ای داد که بله! توکل برای یک آدم نیمه دیوانه مدرک دکترای روان‌شناسی جعل کرده و این فرد درآمدش را به سازمان می‌دهد و خزعلاتی از این دست که از طریق یک جاسوسه از امپریالیسم کمک می‌گیرد. خوب! دلیل و مدرکی هم لازم نیست. امروزه هر کس می‌تواند چیزی بنویسد و در اینترنت پخش کند. حالا اگر این اراجیف در مورد سازمان‌های سیاسی باشد، تبدیل به سندی برای وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی علیه این سازمان‌ها می‌شود.

از این نمونه به اصطلاح اسناد و اظهار نظرها علیه سازمان ما که در کتاب وزارت اطلاعات به وفور وجود دارد و کسی هم برای آن‌ها ارزش قائل نیست. بنابراین می‌گذرم. می‌رسیم به اظهار نظر افراد شناخته شده‌ای که اغلب در گذشته عضو سازمان ما بوده‌اند و حالا یا افکار و عقایدشان عوض شده، یا به کلی از فعالیت سیاسی کنار کشیده‌اند و گاهی خاطر‌ه‌گویی می‌کنند و افرادی هم هستند که هم اکنون فعال سیاسی‌اند که با نشریات و دیگر رسانه‌های شناخته شده و معتبر مصاحبه می‌کنند و با مقالاتی می‌نویسند. مثلاً اگر نشریه آرش، یک مسئله مربوط به گذشته‌ی سازمان را به بحث می‌گذارد و از افراد مختلفی می‌خواهد که نظرشان را در این مورد بگویند، روشن است که در این‌جا هر کس می‌تواند چیزی بگوید و بنویسد که ممکن است درست باشد یا غلط. اظهار نظر است و چیزی را اثبات نمی‌کند بعضی‌ها هم به کلی یابوه‌سرای می‌کنند، اما همین اظهار نظرها تا جایی که بتواند در خدمت اهداف و مقاصد این دستگاه شکنجه و کشتار علیه سازمان قرار گیرد، به اسناد معتبر تبدیل می‌شوند.

می‌خواهم فقط به یک نمونه آن اشاره کنم و آن تهمت‌های بی‌اساسی‌ست که به رفیق جان‌باخته‌ی ما، رفیق احمد غلامیان لنگرودی (هادی) زده‌اند و

بیگانه. اقلیت همان جریانی‌ست که در اوج احساسات کور ناسیونالیستی در ایران در جریان جنگ دولت‌های ایران و عراق، با شجاعت تمام اعلام کرد، کارگران میهن ندارند. میهن مال بورژوازی‌ست. مرگ بر این جنگ ارتجاعی، کارگران ایران و عراق! این جنگ را به جنگ داخلی تبدیل کنید و دولت‌های ایران و عراق را سرنگون کنید.

حالا اسناد جعلی وزارت اطلاعات به کنار می‌خواهم با اشاره به کمک‌هایی که خمینی، از رژیم عراق گرفت، وارد این بحث شوم که آیا اصولاً استفاده وی از این کمک‌ها مجاز بوده است یا نه؟

اشاره من به دوران رژیم شاه و درگیری‌های رژیم‌های ایران و عراق است که تا مرحله‌ی آغاز جنگ پیش رفت.

در آن زمان، این هر دو رژیم قصدشان تضعیف یکدیگر بود. بنابراین شروع کردند به پناه دادن به مخالفین طرف مقابل و ارائه هر گونه کمکی که می‌خواستند. به ویژه برای دولت عراق اصلاً مطرح نبود که این جریانی که با رژیم شاه مخالف است، راست است یا چپ، بختیار، رئیس معزول سازمان امنیت رژیم شاه است یا خمینی مخالف آن، جناحی از جبهه ملی‌ست، یا توده‌ای، چپ غیر مذهبی‌ست، یا راست مذهبی. یکی از این جریانات که رابطه‌ای رسمی با رژیم عراق داشت، خمینی بود و از امکاناتی که عراق در اختیار او و طرفدارانش قرار داده بود، استفاده می‌کرد. نماینده و سخنگوی او هم در عراق همین آقای داعی بود که هنوز زنده است.

مناسبات خمینی با رژیم عراق در آن حد بود که ساعتی از رادیوی بغداد هم در اختیار او قرار گرفته بود که سخنرانی‌ها و پیام‌هایش را از همین رادیو پخش کند و داعی هم اجراکننده برنامه‌های این رادیو. آیا اشکالی داشت که خمینی از تضاد دولت عراق و رژیم شاه بهره‌برداری می‌کرد و از کمک‌های عراق بهره‌مند بود؟ آیا در ازای استفاده‌ی خمینی از این امکانات، چیزی هم به عراق بدهکار شد؟ تا جایی که من می‌دانم نه مخالفین رژیم شاه و نه مردم ایران هرگز چیزی مبنی بر این که پشت این کمک‌ها احتمالاً چیزهایی نهفته است نگفتند. پس چه نفعی برای رژیم عراق داشت؟ نفع‌اش برای رژیم عراق فقط در این بود که در آستانه جنگ با رژیم شاه، موقعیت رژیم شاه را تضعیف کند و ثبات داخلی آن را بر هم بزند. درست همان کاری که رژیم شاه با کردهای عراق علیه رژیم عراق می‌کرد. برای آدم‌های کله پوکی که روی میلیاردها دلار نفتی دراز کشیده‌اند و بر این کشورها فرمانروایی می‌کنند، هر که باشد، حسن البکر و صدام یا شاه و خمینی، اصلاً مطرح نیست که حالا اسلحه‌ای که در اختیار مخالفین دولت رقیب خود می‌گذارند و یا پول و رادیو، ارزشی دارد یا ندارد. چون آن‌ها جنگی را برپا می‌کنند و میلیاردها دلار ثروت این کشورها را بر باد می‌دهند و صدها هزار انسان را می‌کشند که نشان دهند کدام یک گردن کلفت‌ترند و رودخانه مرزی چند متر بیش‌تر به این تعلق بگیرد یا به دیگری. ماجرا همین بود. وقتی هم به اصطلاح صلح کردند، به مخالفین دو طرف گفتند دیگر کمک نمی‌کنیم. می‌خواهید بمانید یا بروید. رادیوی خمینی هم تعطیل شد، اما او و دار و دسته‌اش در عراق ماندند. همان ماجرا یک بار دیگر تکرار شد و دو کله‌پوک حاکم بر ایران و عراق، صدام و خمینی یکی هوس ژاندارم شدن منطقه به سرش زد و دیگری فتح کربلا و برقراری حکومت اسلامی در عراق. ماجرای گذشته تکرار شد. جمهوری اسلامی از همان فردای قیام و لشکرکشی به کردستان برخی سازمان‌های سیاسی و شخصیت‌های کرد را متهم کرد که از عراق کمک می‌گیرند. من به درستی یا نادرستی آن کارندارم. اما اگر خمینی مجاز بود که از کمک‌های عراق استفاده کند و منعی هم نداشت، چرا حالا اقدامی زشت بود؟ پاسخی به آن نداشتند و ندادند. بنابراین تا وقتی که به این سؤال پاسخ ن داده‌اند، وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی هم چپته‌اش خالی‌ست و بهتر است دهن‌اش را ببندد.

اکنون می‌رسیم به این مسئله که وقتی موردی نظیر همین درگیری‌های ایران و عراق در طول چندین دهه گذشته با آن روبرو بوده‌ایم پیش می‌آید، آیا اصولاً سازمان‌های انقلابی، خواه عراقی باشند یا ایرانی، مجازند از این تضاد بین دو دولت به نفع اهداف انقلابی خود استفاده نمایند و حتی از آن‌ها علیه دولت خودی کمک بگیرند؟

خیلی صریح این را بگویم و خیال وزارت اطلاعات را راحت کنم. بیهوده دنبال جعل اسناد نرود. من به عنوان عضو یک سازمان کمونیست رادیکال، که دشمن تمام نظم سرمایه‌داری و همه دولت‌های سرمایه‌داری‌ست، بر این عقیده‌ام که یک سازمان کمونیست، انقلابی و رادیکال، مجاز است، از تضادهای دولت‌های ارتجاعی منطقه استفاده کند و حتی از کمک‌های آن‌ها علیه دولت خودی و برای سرنگونی آن استفاده نماید، به شرطی که این کمک بی‌قید و شرط باشد. ذره‌ای بر مواضع سازمان انقلابی ایرانی یا عراقی تأثیر نگذارد. علیه توده‌های مردم دو کشور به کار گرفته نشود و تا

وزارت اطلاعات از این کتاب تا به آن کتاب مدام آنها را تکرار می‌کند و علیه سازمان به کار می‌گیرد.

دشمنی وزارت اطلاعات با سازمان ما پوشیده نیست. دو جلد کتابی که در مورد چریک‌های فدایی انتشار داده است، بیانگر فقط بخشی از تلاش این تشکیلات جاسوسی، کشتار و شکنجه علیه سازمان است. در این هر دو کتاب به ویژه تلاش کرده است، چهره‌های درخشان رفقای ما را که هر یک در مقطعی نقش برجسته‌ای داشته باشند با ردیانه‌ترین اتهامات به خیال خودش کدر کند. در جلد اول دیدیم که چه دروغ‌ها و تهمت‌های ردیانه‌ای را علیه رفیق حمید اشرف، سر هم بندی کرده بود. یکی دیگر از رفقای که وزارت اطلاعات در هر دو جلد بیش‌ترین دشمنی را با او نشان داده است، رفیق هادی‌ست که اصلی‌ترین نقش را در بازسازی سازمان پس از ضربات سال ۵۵ بر عهده داشت. در جلد نخست با یاری گرفتن از دروغ‌ها و باوه‌سرایی افرادی که سابقاً عضو این سازمان بوده‌اند و بعداً پی زندگی شخصی‌شان رفتند، یا افرادی از میان اکثریتی‌ها تلاش نمود که این چهره انسانی، برجسته و درخشان را متهم کند که رفیق‌اش را به خاطر علاقه به یک رفیق دختر به قتل رسانده است، و از آن یک واقعیت انجام گرفته بسازد.

ببینید به چه شکل رسوایی، این اتهام با استناد به شنیده‌های این و آن مورد بهره‌برداری وزارت اطلاعات قرار گرفت. فردی به نام علیرضا محفوظی (الف - ر) با یک نویسنده ضد کمونیست، مصاحبه‌ای می‌کند و در آن می‌گوید که هادی، عبدالله پنجه‌شاهی را به قتل رسانده است. اما این فرد که در دوره‌ی قبل از قیام عضو سازمان نبود و از مسایل درونی سازمان بی اطلاع بوده است، از کجا این اطلاعات را کسب کرده است. بعداً معلوم می‌شود که از هاشم شنیده است. هاشم از کجا این اطلاعات را به دست آورده است؟ در مصاحبه با آرش می‌گوید از رضا غبرایی (منصور) اکثریتی شنیده است. هاشم کی این خبر را از منصور شنیده است، قبل از انشعاب یا بعد از آن؟ معلوم نیست. اما در هر حال تفاوتی نمی‌کند، اگر هاشم از این مسئله اطلاع پیدا کرده بود، چرا آن را در تشکیلات اقلیت مطرح نکرد. چرا هیچ‌گاه در جلسات کمیته مرکزی که من هم عضو آن بودم مطرح نشد؟ چرا در اوج اختلافات، در کنگره سازمان که هر کس هر چه دلش می‌خواست گفت، هاشم کلامی در این باره نگفت؟ چرا در جلسات کمیته مرکزی پس از کنگره که شدیدترین برخوردها را رفیق هادی با هاشم داشت و آن قدر اعضای کمیته مرکزی صراحت در گفتار داشتند که هر حرف و انتقادی نسبت به یکدیگر داشتند بی پروا مطرح می‌کردند، هاشم کلامی از این بابت نگفت. امکان نداشت که هاشم از این مسئله آگاه باشد، اما رفیق محمد رضا بهکیش (کاظم) از آن اطلاعی نداشته باشد. چون اگر اطلاع می‌داشت، آن قدر صراحت، جرأت و شجاعت داشت که آن را مطرح کند و از رفقا هادی و اسکندر جواب بخواهد. ممکن نبود که کاظم از این مسئله آگاه باشد، اما رفیق جعفر پنجه‌شاهی (خشایار) برادر عبدالله را در جریان مسئله قرار نداده باشد و او مسئله را از هادی سؤال نکرده باشد. خود من این اتهام را برای نخستین بار از هاشم در اوج اختلافات، دو هفته پس از آن که رفیق هادی به دست جلادان جمهوری اسلامی به قتل رسید و جان باخت، شنیدم. به او گفتم جز یک تهمت بی اساس چیز دیگری نیست. چه شد که این اتهام اکنون که دیگر هادی در میان ما نیست مطرح می‌شود. اکنون دیگر کسی نبود که بتوان پیرامون آن از او سؤال کرد. هادی، اسکندر، کاظم، خشایار، جان باخته‌اند و غبرایی هم که گویا منبع خبر بوده است، در زندان به سر می‌برد. سال‌ها می‌گذرد و پس از انتشار "شورشیان آرمان‌خواه"، نشریه آرش از کسانی که می‌توانستند به روشن شدن ماجرا کمک کنند، سؤال می‌کند. اما همه گویا از هاشم شنیده‌اند و هاشم هم از غبرایی. قربانعلی عبدالرحیم پور (مجید) اکثریتی هم که گویا قرار است، اطلاعاتی داشته باشد، او هم از غبرایی که حالا دیگر وجود ندارد، شنیده است. شنیده‌ام! شنیده‌ام! شنیده‌ام! تبدیل می‌شود به یک اتهام اثبات شده برای وزارت اطلاعات و به اصطلاح قتل‌های درون سازمانی قبل از قیام. می‌بینید که چگونه به همین سادگی رفیق هادی را بدون این که کسی دلیل و مدرکی ارائه دهد، بر اساس شنیده‌ها از فردی که خود او

هم زنده نیست که بشود صحت و سقم مسئله را جویا شد، متهم کردند. اما این اتهام، دروغ و جعلی‌ست. بالاخره این سازمان بوده است و یک مرکزیت سه نفره در آن سال‌ها داشت که یکی هم مجید اکثریتی بود. اگر منصور خبر می‌داشت، لابد مجید هم می‌بایستی از آن اطلاع داشته باشد. از این گذشته رفیق هادی هیچ‌گاه نمی‌توانست به تنهایی بر سر چنین مسئله‌ای تصمیم بگیرد. از همه این مسایل که بگذریم، در این سازمان اولین بار نبود که دو رفیق زن و مرد به هم علاقمند می‌شوند. ضوابطی که وجود داشت برای همه یکسان بود. چرا چنین مسئله‌ای برای دیگران پیش نیامد.

من بدون این که بخواهم کسی را متهم کنم، یک سؤال از عبدالرحیم پور (مجید) دارم. آیا واقعیت دارد که ۶ ماه عضویت شما تعلیق شد و به کارخانه فرستاده شدید؟ اگر آری چرا؟

باز هم برای نشان دادن این که تا چه حد این اظهار نظرهای افراد که مورد استناد وزارت اطلاعات در جلد دوم علیه رفیق هادی و سازمان ما قرار گرفته بی ارزش و بی اعتبارند، به دو مورد دیگر آن اشاره می‌کنم. وزارت اطلاعات برای تأیید باوه‌سرایی هایش علیه سازمان، علیه رفیق هادی و رفقای دیگری که گویا "اسلحه همه هویت و ایدئولوژی آنان را تشکیل می‌داد" به دروغ‌پردازی‌های نفی حمیدیان استناد می‌کند و می‌گوید: "هادی غلامیان لنگرودی یکی از رهبران سازمان در حالی که چند اسلحه با خود حمل می‌کرد در جلسات حاضر می‌شد." این آقای حمیدیان که عضو مرکزیت سازمان پیش از قیام نبود که ببیند رفیق هادی با چند اسلحه در جلسه حضور پیدا کرده است. در مورد جلسات مرکزیت پس از قیام هم در جلساتی که هادی به عنوان مشاور مرکزیت حضور داشت، من هم در آن جلسات بودم. شاید هم بیش از حمیدیان که در شهرستان بود، در این جلسات شرکت داشتیم، اما هرگز ندیدم که رفیق هادی با چند اسلحه در جلسات شرکت کند.

کسی که عقل داشته باشد، از خودش سؤال می‌کند چند اسلحه برای چه؟ فقط یک آدم مغرض و بریده از مبارزه می‌تواند چنین اراجیفی را مطرح کند. هادی هم مثل دیگران یک سلاح سازمانی داشت. حتا دوستان عزیز این آقای حمیدیان، فرخ نگهدار و فتاپور هم در اوایل اسلحه می‌بستند. این فرخ نگهدار حتا پس از قیام، هنوز هم قیام و سرنگونی شاه را باور نداشت و پشت به مردم در تلویزیون مصاحبه کرد.

در جای دیگری وزارت اطلاعات برای تکرار اراجیف‌اش علیه رفیق هادی با استناد به همین اظهار نظرهای سخیف نفی حمیدیان می‌نویسد: "گفته شده است احمد غلامیان لنگرودی (هادی) که در آن زمان یکی از رهبران سازمان به شمار می‌رفت... در شب انقلاب، هنگامی که دو تن از افراد تحت مسئولیت‌اش در میان مردم به هر سو می‌دویدند و هر یک وظیفه‌ای را به انجام می‌رسانیدند، آمرانه و تحکم‌آمیز از آنان خواست که به خانه‌های تیمی بازگردند." این دیگر نهایت پستی‌ست. رفیق هادی فرماندهی تیم‌های عملیاتی سازمان را در آن روز بر عهده داشت و خود به همراه چند رفیق دیگر در حال تسخیر مرکز رادیو ایران بود.

تمام دشمنی جریان راست درون سازمان و تمام جعلیات و اتهامات رسوای وزارت اطلاعات علیه رفیق هادی از آن‌روست که او سرسختانه به اهداف و آرمان‌های کمونیستی سازمان پای بند بود. خیلی سریع‌تر از دیگران، فرصت‌طلبان راست را شناخت و با آن‌ها به مبارزه برخاست. دید سیاسی درستی نسبت به تحولات سیاسی جامعه داشت. سریعاً ماهیت ارتجاعی قدرت حاکم جدید را دریافت و تا آخرین لحظات حیات‌اش با این رژیم ارتجاعی جنگید. از همین‌روست که وزارت اطلاعات در بسیاری از صفحات جلد دوم کتاب‌اش بیش‌ترین حملات را به رفیق هادی دارد و یاری‌دهنده وزارت اطلاعات هم خاطره‌نویسی و اظهار نظرهای کذب، عناصر اکثریتی و باوه‌گوست.

این هم بخش دیگری بود از منابع و اسناد بی ارزش وزارت اطلاعات علیه اقلیت با استناد به حرف‌ها و اظهارات جعلی و دروغ افرادی که دشمن یا مخالف سازمان ما و اعضا و رهبران آن بوده و هستند. این اسناد و منابع وزارت اطلاعات هم مثل بقیه فاقد ارزش و اعتباراند.

(ادامه دارد)

جمهوری اسلامی و تفکیک جنسیتی علیه زنان

گفت: بر این اساس، در شرایطی که امکان پذیر باشد، گروه های جداگانه ای برای دانشجویان دختر و پسر، بدون تحمیل هزینه اضافه تر بر دانشگاه یا بدون ایجاد اختلاف در برنامه درسی دانشجویان اختصاص دهیم، تفکیک جنسیتی انجام می شود.

با نگاهی به مجموعه بحث ها و کشمکش هایی که هم اکنون در امر پیشبرد طرح تفکیک جنسیتی در میان دولت، نمایندگان مجلس و هیات حاکمه جمهوری اسلامی جریان دارد، نه تنها جار و جنجال های ماه های اخیر، موضوع تازه ای نیست بلکه تمام این بحث ها، ریشه در نگاه خمینی و ارتجاع حاکم بر کل جمهوری اسلامی دارد که در تاریخ ۶ مرداد سال ۶۶، تحت عنوان آئین نامه "حفظ حدود اخلاق اسلامی در برخوردها و معاشرت ها" به تصویب شورای عالی انقلاب فرهنگی جمهوری اسلامی رسید.

حال در موقعیت کنونی و در پی تشدید کشمکش های درونی هیات حاکمه و نیز افزایش درگیری های احمدی نژاد با باند خامنه ای، بحث جداسازی دانشجویان دختر و پسر نیز به موضوعی برای امتیاز گیری و چالش میان طرفین دعوا تبدیل شده است. احمدی نژاد که خود یکی از مرتجع ترین مسئولان رژیم حاکم بر ایران است و در فریب و ریاکاری بد طولایی دارد، در تاریخ ۱۵ تیر ماه ۱۳۹۰، طی ارسال نامه ای مشترک به وزرای علوم و بهداشت نوشت: شنیده شده است که در برخی دانشگاه ها رشته ها و کلاس های تک جنسیتی بدون لحاظ تبعات اعمال می گردد. ضروری است فوری از این اقدامات سطحی و غیر عالمانه جلوگیری شود.

واکنش این چنینی احمدی نژاد به موضوع تفکیک جنسیتی، در شرایطی صورت می گیرد که طی ۶ سال گذشته خود او و کامران دانشجو وزیر علوم کابینه اش، بیشترین نقش را در امر سرکوب دانشجویان، اخراج و بازنشستگی پیش از موعد استادان منتقد و نیز پیشبرد طرح تفکیک جنسیتی در دانشگاه های کشور به عهده داشته اند. جالب این جاست که وزیر علوم جمهوری اسلامی نیز، سه روز پس از نامه احمدی نژاد از اساس منکر جداسازی در دانشگاه ها شد. او در حاشیه جلسه هیات دولت گفت: موضوع تفکیک جنسیتی در برنامه دولت وجود نداشته است و این واژه اصلا مال ما نیست. او در ادامه تاکید کرد، که دولت صرفا مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی را اجرا می کند.

در واقع احمدی نژاد با آگاهی از این مسئله که طرح تفکیک جنسیتی محصول آئین نامه مصوب شورای عالی انقلاب فرهنگی جمهوری اسلامی است، و با آگاهی از اینکه در زمان تصویب این طرح، خامنه ای به عنوان رئیس جمهور وقت در راس این شورا قرار داشت، با زرنگی و ریاکاری مختص به خود، تلاش کرد با انداختن توپ به زمین خامنه ای و روحانیت طرفدار وی، از یک طرف خود را مخالف تفکیک جنسیتی و اخراج اساتید دانشگاه ها جا بیاندازد و از طرف دیگر، همه فضای ایجاد شده در مورد تفکیک

جنسیتی علیه زنان جامعه را، به اراده خامنه ای و جریان متصل به او قلمداد کند. طبیعتا ریاکاری و واکنش این چنینی احمدی نژاد را می بایست در ارتباط با انتخابات نهمین دوره مجلس ارتجاع در اسفند ماه امسال ارزیابی کرد.

آنچه مسلم است، امر تفکیک جنسیتی در دانشگاه ها و نیز در متن جامعه، ریشه در مذهب و ارتجاع دینی حاکم بر ایران دارد. همه مسئولان ریز و درشت جمهوری اسلامی، روی اصل مسئله به عنوان یک امر مسلم دینی و شرعی توافق نظر کامل دارند. اگر گاه به گاه، کشمکش و دعوایی هم بر سر این موضوع رخ می دهد و یا بعضا نظرات متفاوتی مطرح می گردد، صرفا در محدوده چگونگی پیشبرد و اجرای امر جداسازی زنان و مردان در متن جامعه و دانشگاه های کشور است.

جداسازی زنان و مردان، چه در اتوبوس ها، سالن های ورزشی و چه در دانشگاه های کشور و دیگر اماکن عمومی، صرفا نقض آشکار آزادی های فردی و دموکراتیک زنان جامعه نیست. تفکیک جنسیتی فراتر از سلب حقوق اولیه زنان و مردان جامعه است. تفکیک جنسیتی و جداسازی زنان و مردان، با هر انگیزه ای که توسط جمهوری اسلامی صورت گیرد، آشکارترین و بدترین نوع تبعیض جنسیتی است. مستثنا از اینکه جمهوری اسلامی قادر به اجرای طرح تفکیک جنسیتی در دانشگاه ها باشد یا نباشد، می بایست با همه توان در مقابل آن ایستادگی کرد.

جمهوری اسلامی ایران، یک نظام سرمایه داری با روبنای سیاسی متکی بر قوانین دین و شریعت است. مسلما با بقاء و استمرار این رژیم، نه تنها ستم، نابرابری و تبعیضی که بر توده های مردم و به طور خاص زنان ایران روا داشته شده است کاهش نمی یابد، بلکه این نابرابری و تبعیض، با پیشبرد سیاست تفکیک جنسیتی شدت نیز می یابد. طرح موضوعاتی از قبیل "عفاف و حجاب" و تفکیک جنسیتی در دانشگاه های کشور که هر از گاهی به طور مشتمل کننده از طرف رژیم در جامعه دامن زده می شود، پیش از این که زمینه اجرایی داشته باشد، جهت منحرف کردن اذهان توده های مردم از مسیر اصلی مبارزه علیه کلیت جمهوری اسلامی است. لذا، ضمن تاکید بر ایستادگی توده ها و دانشجویان مبارز علیه هر گونه جداسازی و تفکیک جنسیتی، از امر سازماندهی جهت سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی لحظه ای نباید غافل شد. چرا که برای پایان دادن به این همه نابرابری و وضعیت اسفبار حاکم بر جامعه، هیچ راهی جز تشدید مبارزه، آنهم جهت سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و نابودی نظم موجود باقی نمانده است.

لذا، بر بستر چنین واقعات مسلمی ست که، سازمان فدائیان (اقلیت) برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برقراری فوری حکومت شورائی کارگران و زحمتکشان مبارزه می کند، هدف خود را اساسا بر انداختن نظام سرمایه داری و برقراری یک جامعه سوسیالیستی یعنی جامعه ای بدون مالکیت خصوصی، بدون ستم و

استثمار، بدون هرگونه نابرابری اجتماعی و بدون طبقات قرار داده است. از این رو، سازمان ما در فردای سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار دموکراسی شورایی، خواهان اجرای فوری موارد زیر به نفع زنان جامعه است:

هرگونه ستم و تبعیض بر پایه جنسیت باید به فوریت ملغا گردد و زنان از حقوق کامل اجتماعی و سیاسی برابر با مردان برخوردار گردند. زنان آزادند با برابری کامل با مردان در تمام شئون زندگی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مشارکت داشته باشند و به تمام مشاغل و مناصب در همه سطوح دسترسی داشته باشند. تمام قوانین و مقررات ارتجاعی مربوط به تعدد زوجات، صیغه، حق طلاق یک جانبه، تکفل و سرپرستی فرزندان، قوانین و مقررات تبعیض آمیز در مورد ارث، مقررات حجاب اجباری، جدا سازی زن و مرد در موسسات و مراکز عمومی و تمام مقررات و اقدامات سرکوبگرانه و وحشیانه نظیر شلاق، سنگسار و غیره و غیره باید به فوریت ملغا گردند.

لغو حجاب اجباری و ممنوعیت هرگونه فشار و اجبار در مورد نوع پوشش زن به فوریت ملغا و زنان باید از حق آزادی انتخاب پوشش برخوردار باشند. روابط خصوصی زن باید از هرگونه تعرض مصون و آزادی کامل زن در انتخاب شریک زندگی به رسمیت شناخته شود.

از صفحه ۴

انقلاب های نیمه کاره ...

افکار عمومی شکل و جهت مطلوب خود را بدهند. با اینوجود نباید این نکته را از نظر دور داشت که ورود توده های وسیع مردم به عرصه مبارزه سیاسی، توده های مردمی که سالیان دراز در رکود سیاسی به سر برده اند، دستاورد بزرگی برای آن ها محسوب می شود. چرا که توده ها در جریان عمل و حرکت سیاسی ست که آگاه و متشکل می شوند.

برای این که تمام عقب ماندگی های نه فقط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، بلکه فرهنگی بتوانند جبران شوند و توده های مردم تونس، مصر، لیبی، سوریه، یمن و بحرین بتوانند به نان و آزادی برسند، راهی به جز نشانه رفتن قلب مسئله - نظام سرمایه داری - نیست. نظام سرمایه داری جهانی و ارتش حامیان و کارگزاران آن ادعا می کنند که نظمی بهتر از نظم سرمایه داری وجود ندارد و سیستم اقتصادی و سیاسی کاپیتالیستی بهترین نظمی ست که تاکنون بشریت به خود دیده است. به رغم این ادعا وضعیت کشورهای عرب شمال آفریقا و خاورمیانه که حلقه های ضعیف این نظم اند و کشورهای اسپانیا و پرتغال که بخش دیگری از این نظم اند خلاف این واقعیت را نشان می دهد. آلترناتیو نظام سرمایه داری جهانی و جهانی شده همچنان نظام برتر و عالی تر سوسیالیستی ست.

نگاهی به دلایل و ریشه‌های بحران در سیاست خارجی جمهوری اسلامی

توجه نیروهای انقلابی و کارگران و زحمتکشانشان قرار داده است که تشدید و تعمیق این تضادها به کجا خواهد انجامید و چه تاثیری بر زندگی آن‌ها خواهد گذاشت.

سال‌هاست که کشور ایران در مرکز بحرانی‌ترین منطقه جهان از نظر سیاسی (ژئوپلیتیک) قرار گرفته است. پُر هزینه‌ترین و موثرترین جنگ‌های قرن بیستم و یکم در دو کشور همسایه‌ی ایران یعنی افغانستان و عراق روی داده که در تداوم هر دوی این جنگ‌ها، دولت جمهوری اسلامی نقش ایفا کرده است. گسترش اعتراضات و سرنگونی برخی از دولت‌های دیکتاتور عرب، بن بست در روند مذاکرات صلح اسرائیل و فلسطین، ادامه‌ی بحران سیاسی در عراق، گسترش جنگ در افغانستان، گسترش بحران ناشی از بنیادگرایی اسلامی از هندوستان و بخشی از جنوب شرقی آسیا گرفته تا قلب آفریقا، بر اهمیت روزافزون بحران خاورمیانه و نقش آن در سیاست جهانی روز، افزوده و در این میان ایران در مرکز بحران قرار گرفته است.

آمریکا و دیگر کشورهای بزرگ سرمایه‌داری متحد او در تضاد با دولت ایران، هر روز بر ابعاد تهدیدات و تحریم‌های خود می‌افزایند و ایران نیز در سوی دیگر تهدید آمریکا و دیگر متحدان جهانی و منطقه‌ای او را در پیش گرفته است.

یکی از عرصه‌های این تشنج‌ها کشور عراق است. در روزها و هفته‌های اخیر مقامات آمریکا، دولت ایران را مسوول کشته شدن سربازان آمریکایی در عراق در طول ماه‌های گذشته دانسته‌اند. چندی پیش رابرت گینس وزیر سابق دفاع آمریکا در گفت‌وگو با تلویزیون "سی ان ان" گروه‌های شیعه عراقی را که توسط ایران با سلاح‌های "نسبتاً پیشرفته" تجهیز می‌شوند، مسوول کشته شدن سربازان آمریکایی دانسته بود. در روزهای اخیر دریاسالار "مایک مولن" رئیس ستاد مشترک ارتش آمریکا نیز سخنان مشابهی بر زبان رانده و گفت: "ایران سلاح‌های پیشرفته‌ای به عراق می‌فرستد و باید با این کار نه فقط اکنون که در آینده نیز برخورد شود". ناگفته نماند که تعداد تلفات سربازان آمریکایی در عراق در ماه ژوئن ۲۰۱۱ به بیشترین تعداد خود (۱۴ کشته) از ژوئن ۲۰۰۸ (یعنی سه سال پیش) تاکنون رسید.

همزمان، تحریم‌های آمریکا و متحدان‌اش علیه ایران مرتب افزایش می‌یابد. از سویی افراد بیشتری اما این بار نه فقط بخاطر مسایل هسته‌ای که به دلیل نقض حقوق بشر و یا مداخله در سرکوب معترضان سوری مورد تحریم قرار گرفته‌اند و از سوی دیگر شرکت‌ها و موسسات بانکی و خدماتی بیشتری با گسترش دایره‌ی تحریم‌های آمریکا، مجبور به رعایت تحریم‌ها شده و رابطه‌ی تجاری خود را با ایران قطع نموده‌اند. به طوری که هم اکنون بسیاری از شرکت‌های هواپیمایی، کشتیرانی و خدمات بندری ارائه خدمات به ایران (از جمله به هواپیماها و کشتی‌های ایرانی) را متوقف کرده‌اند. اما این اقدامات نیز نتوانست مانع ادامه‌ی سیاست‌های تشنج‌آفرینی ایران گشته و

حکومت اسلامی نیز با انجام آزمایش‌های موشکی و تشدید فعالیت‌های خود در عراق و افغانستان، به مقابله به مثل روی آورد.

با نگاهی به حجت تضادهای ایران و آمریکا، این موضوع به ذهن خطور می‌کند که در جریان تهاجم نظامی آمریکا به عراق، تضادهای دولت عراق با آمریکا و متحدان‌اش بسیار کمتر از تضادهای دولت ایران با آمریکا حتا در آن مقطع بود، اما چرا آمریکا به رغم تهدید مستمر حکومت اسلامی، هرگز دست به اقدام نظامی علیه آن برای تغییر رژیم نزده است؟

واقعیت این است که ایران به لحاظ ژئوپلیتیکی از اهمیت خاصی برخوردار است و تغییر رژیم در شرایطی که از نظر آمریکا هنوز یک آلترناتیو مناسب امپریالیستی برای مهار شرایط وجود ندارد، می‌تواند عواقب ناخوشایندی برای منافع این کشور و متحدان‌اش به دنبال آورد. این سیاست را به نوعی در رابطه با سوریه نیز از سوی آمریکا شاهدیم. می‌بینیم که چگونه تجاوز نظامی به لیبی به سرعت مورد توافق قدرت‌های بزرگ امپریالیستی قرار می‌گیرد، اما در مورد سوریه که در کنار ایران حامی تسلیحاتی و مالی حزب الله لبنان و حماس است با مدارا برخورد می‌نماید.

دولت لیبی در سال‌های اخیر دست‌های‌اش را به علامت تسلیم در برابر آمریکا بالا برده بود، اما با این وجود به بهانه‌ی سرکوب اعتراضات مردمی مورد تجاوز نظامی دولت‌های امپریالیستی و غارتگر غرب قرار گرفت. اما سوریه به رغم کشتار وسیع مردم با چنین سرنوشتی روبرو نشده است!!

ایران از این نظر اهمیت‌اش چندین برابر سوریه می‌باشد و هرگونه تغییرات در این کشور با محافظه‌کاری بسیار و با دقت دنبال می‌گردد. سوابق تاریخی ایران و نقش طبقه کارگر و جریان‌های چپ در تحولات تاریخی ایران از جنبش مشروطه تا تحولات سال‌های ۲۰ و ۵۷ - نقشی که با توجه به توسعه کمی و کیفی طبقه کارگر و جنبش کمونیستی بر آن افزوده گردیده است - و مساله اقلیت‌های ملی، از جمله مسایلی هستند که وضعیت ایران را با کشورهای دیگر همچون عراق و افغانستان بسیار متفاوت می‌کند. ترس از جنبش کارگری و گسترش چپ و رادیکالیسم در جنبش‌های زنان، خلق‌های تحت ستم و غیره، و نبود آلترناتیو مناسب امپریالیست‌ها که بتواند مانع رشد جنبش‌های انقلابی و رادیکال در ایران شده و بر آن‌ها مهار بزند، منجر به این شده است که سیاست آمریکا در قبال ایران در مقطع کنونی نه سرنگونی که تضعیف آن باشد. از همین روست که سیاست‌هایی چون تحریم‌های شورای امنیت در کنار تحریم‌های یکجانبه‌ی آمریکا و متحدان‌اش، تعیین گزارشگر ویژه حقوق بشر و غیره در راستای تشدید فشارهای اقتصادی و سیاسی و تنگ‌تر کردن حلقه محاصره‌ی ایران قابل تبیین می‌باشند، سیاست‌هایی که نتایج تاکنونی آن، ضعف روبه‌تزايد دولت ایران به رغم تمامی تبلیغات و سروصداهای دولت ایران در مورد بی‌ثمر بودن تحریم‌ها بوده است.

در آن سو، دولت ایران نیز با اتخاذ سیاست‌هایی به افزایش تشنج‌ات بین‌المللی دامن می‌زند. به طور مثال در مورد بحرین کار را به جایی می‌کشاند که بار دیگر بحرانی در روابط ایران و کشورهای عربی حوزه خلیج فارس به وجود می‌آید. یا آن که با آزمایش موشک‌های دوربرد جدید دست به تهدید آمریکا می‌زند. سیاست دولت ایران در افغانستان و عراق (همچون تهاجم اخیر نظامی به کردستان عراق) نیز تاکنون تنها به افزایش تشنج‌ات منجر شده است. اما چرا دولت ایران با اتخاذ چنین سیاست‌هایی به بحران در روابط خارجی دامن می‌زند؟!

حاکمان اسلامی بیش از سی و دو سال است که حاکمیت سیاسی ایران را به چنگ آورده‌اند، اما هرگز تا این حد در تنگنای معضلات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی قرار نگرفته بودند. شرایطی که خودشان نیز از آن به عنوان سخت‌ترین شرایط در طول حاکمیت اسلامی بارها نام برده‌اند. حکومت اسلامی برای مقابله با بحران، تاکنون راه‌های گوناگونی را امتحان نموده است، راه‌هایی که هیچ‌کدام با موفقیت همراه نبوده است. بنابراین تنها راه برای حکومت ادامه‌ی سرکوب در داخل و تنش در روابط خارجی است، جایی که رژیم امیدوار است تا بتواند با بکارگیری مهره‌های‌اش در منطقه و نشان دادن قدرت‌اش با تشنج‌آفرینی، در بهترین شرایط ضمن دست‌یابی به برخی از جاه‌طلبی‌های منطقه‌ای، در پشت پرده امتیازات لازم را در راستای کمک به بقای حکومت از قدرت‌های سرمایه‌داری بگیرد. اما سوال این است که آیا رژیم به اهداف خود خواهد رسید؟ و آیا تشنج در روابط خارجی در همین حد باقی خواهد ماند یا با گسترش و تعمیق آن، خطر جنگ افزایش می‌یابد؟

واقعیت این است که عقربه‌ی زمان به نفع حاکمیت اسلامی نمی‌چرخد و با گذشت آن، رژیم اسلامی بیش از پیش در گرداب سرنگونی غرق می‌شود. جمهوری اسلامی به‌خوبی واقف است که قدم گذاشتن در راستای سازش در همان مرحله باقی‌مانده و شرایط به‌گونه‌ایست که در صورت هر گونه عقب‌نشینی، عقب‌نشینی‌های بعدی نیز به او تحمیل خواهد گشت. چرا که اولاً توده‌ها خواستار سرنگونی حکومت اسلامی می‌باشند و در پی هر عقب‌نشینی رژیم، بی‌شک توده‌ها جرات و جسارت بیشتری برای گسترش اعتراضات خود پیدا می‌کنند، دوم این که ادامه ساختار سیاسی کنونی مورد قبول آمریکا و متحدان‌اش نیز نیست.

چشم‌انداز

آنچه تاکنون مشخص گردیده، این است که رژیم هیچ برنامه‌ی قابل اجرایی برای کاهش بحران اقتصادی ندارد و تحریم‌های بین‌المللی و تشنج‌ات سیاسی، روزبه‌روز بر دامنه‌ی بحران اقتصادی و ضعف آن خواهند افزود. هزینه‌های تسلیحاتی یکی از مواردی است که اقتصاد ضعیف و ناتوان ایران را بیش از پیش تضعیف کرده است. قدرت

جنبش توده‌ای مردم در کجا ایستاده است؟

و پیشرفت جنبش توده‌ای در گرو آن بود که طبقه کارگر پا به عرصه مبارزه سیاسی بگذارد. این موضوع نیز در گام نخست با اعتصابات اقتصادی و سیاسی کوچک و بزرگ و در نهایت اعتصابات سیاسی سراسری که عموماً با شکل‌گیری تشکل‌های کارگری به ویژه تشکل‌های سراسری کارگری و فعال شدن آن‌ها همراه است، می‌توانست میسر گردد. تجربه انقلابات در دیگر کشورها و نیز تجربه انقلاب ۵۷ ایران نشان می‌دهند که با اعتلاء بیشتر جنبش و برهم خوردن توازن قوا به نفع توده‌ها و گذار جامعه به موقعیت انقلابی است که اعتصابات سراسری میسر و همچنین مسیر حضور گسترده خیابانی کارگران هموار می‌گردد.

بنابراین صرف نظر از عامل سرکوب و عوامل و ضعف‌های دیگر جنبش توده‌ای، از جمله و به ویژه خودانگیختگی و بی‌سازمانی این جنبش و نداشتن سخنگویان مورد اعتماد مردم و فقدان یک رهبری انقلابی، که همه این‌ها از دوام جنبش توده‌ای می‌کاست و بر فروکش نمودن آن تأثیرگذار بود، محدود ماندن شکل مبارزه به راهپیمایی و تظاهرات و درگیری‌های خیابانی و عدم تلفیق آن با اعتصاب اقتصادی و سیاسی و گذار به اعتصاب سیاسی سراسری که به معنای ورود طبقه کارگر به عرصه مبارزه سیاسی است و می‌توانست جنبش توده‌ای را به مرحله بالاتری ارتقا دهد و مقدمات قیام مسلحانه توده‌ای را فراهم سازد، مهمترین علت فروکش جنبش توده‌ای محسوب می‌گردد. تنها این تاکتیک مبارزاتی بود که می‌توانست زمینه‌های ورود قاطع طبقه کارگر به عرصه مبارزه سیاسی را فراهم سازد و از دل خود یک رهبری انقلابی، توانا و مورد اعتماد توده‌های مردم بوجود آورد. جنبش توده‌های وسیع مردم زمانی می‌توانست دوام و ارتقا یابد و نظم موجود را سرنگون سازد، که طبقه کارگر وارد صحنه می‌شد، توازن قوا را به نفع مردم و انقلاب برهم می‌زد و با در دست گرفتن رهبری جنبش، پیروزی آن را تضمین می‌کرد.

جنبش توده‌ای در غیاب طبقه کارگر و پس از یک رشته پیشروی‌ها و عقب‌نشینی‌ها و از سر گذاردن فراز و فرودها، دچار کاهش اعتلا شد و در لحظه کنونی با فروکش آشکار روبروست. توده‌های مردم در مقایسه با سال ۸۸ در ابعاد وسیع توده‌ای به مبارزات علنی و مستقیم روی نمی‌آوردند. بدون حضور فعال سخنگویان مورد اعتماد توده‌های زحمتکش مردم، و در غیاب سازماندهی و رهبری انقلابی، توده‌های مردم وارد صحنه مبارزه نمی‌شوند. در شرایط سرکوب شدید و کشتار و در شرایطی که توازن به نحو محسوسی به سود حاکمیت است، مردم در ابعاد وسیع و توده‌ای به صحنه نمی‌آیند و این شرایط تأثیرات منفی و محدود کننده‌ای بر مبارزات آن‌ها می‌گذارد. در برابر سرکوب شدید و جنایات فجیع رژیم، مردم موقتاً مجبور به عقب نشینی شده‌اند. اما عقب نشینی موقتی توده‌ها و فروکش

انزوایی که هزینه‌های سیاسی و اقتصادی باز هم بیشتری برای جمهوری اسلامی به بار آورده است.

بنابر این حاصل تاکنونی بحران در روابط خارجی، تشدید بحران اقتصادی و بی‌ثباتی رژیم بوده است، رژیمی که خود به دلیل عدم توانایی در حل بحران‌های سیاسی و اجتماعی داخل کشور، تلاش کرده است تا با بحران‌آفرینی در سیاست خارجی این بحران‌ها را به خارج از مرزها هدایت کند. در واقع رژیم در یک سیکل بسته گام برمی‌دارد، از سوئی با بحران عمیق داخلی روبروست و برای فرار از این بحران، راه حل را بر تشنج‌آفرینی در خارج از مرزها جستجو می‌کند. اما از سوی دیگر همین تشنج‌آفرینی در سیاست خارجی به نوبه‌ی خود بر افزایش بحران اقتصادی و بی‌ثباتی رژیم که بحران در داخل را عمیق‌تر می‌سازند، تأثیر می‌گذارد.

با توجه به موارد فوق، محتمل‌ترین چشم‌انداز پیش‌رو، گسترش و تعمیق هرچه بیشتر تضاد بین ایران و آمریکا و متحدان جهانی و منطقه‌ای‌اش می‌باشد. از همین رو نباید خطر بروز جنگ را به عنوان عالی‌ترین شکل تضاد مابین کشورهای سرمایه‌داری فراموش کرد، جنگی که می‌تواند عواقب باز هم وخیم‌تری برای کارگران و زحمتکشان ایران به دنبال آورد. جنگی که برای جلوگیری و رهایی از آن تنها یک راه وجود دارد: سرنگونی جمهوری اسلامی.

نظامی ایران نه قابل مقایسه با آمریکاست و نه آن که ایران از نظر اقتصادی توانی برای وارد شدن به "مسابقه تسلیحاتی" با آمریکا را دارد. ایران حتا از این نظر از کشورهای عربی منطقه نیز بسیار ضعیف‌تر می‌باشد. هرگونه تلاش ایران برای وارد شدن به یک "مسابقه تسلیحاتی" در منطقه با واکنش شدید کشورهای چون عربستان سعودی روبرو می‌گردد که هر بار مدرن‌ترین سلاح‌ها را با ده‌ها میلیارد دلار وارد کشور خود می‌کند. اثر دیگر تحریم‌ها، افزایش هزینه واردات بوده است. از دیگر تأثیرات مهم تحریم‌ها کاهش قدرت صادرات ایران بوده که اقتصاد ایران به شدت به پول حاصل از آن وابسته است. در مواردی هم چون هند، ایران حتا امکان دریافت پول نفت را ندارد و برای این که بازار خود را به عربستان سعودی واگذار نکند، حاضر شده است نفت را بدون دریافت ریالی به هند صادر کند. از سوی دیگر عربستان نیز به دلیل درگیری با ایران و با توجه به توانایی مازاد تولید نسبت به سهمیه اوپک، درصدد است تا بازارهای صادراتی ایران را در هند و چین تصاحب کند. شکی نیست که ایران از این نظر برای رقابت با عربستان برای حفظ بازارهای صادراتی خود با مشکل روبروست. به ویژه آن که عراق نیز به عنوان کشوری که سومین ذخایر اثبات شده نفت دنیا را در اختیار دارد، برنامه‌ای برای افزایش تولید نفت تا سقف ۱۲ میلیون بشکه در روز تا سال ۲۰۱۷ را دارد. از نظر سیاسی نیز ایران روز به روز بیشتر در انزوا قرار می‌گیرد.

مبارزات آن‌ها، اولاً به هیچ وجه به معنای تمکین مردم به شرایط موجود نیست. ثانیاً و مهم‌تر از آن، این موضوع به معنای حل تضادها و برطرف شدن تمام آن زمینه‌های عینی که منجر به بروز بحران سیاسی و برآمدهای توده‌ای گردید، نمی‌باشد. جنبش توده‌ای بر بستر یک رشته تضادهای عمیق اقتصادی و اجتماعی شکل گرفت. این تضادها نه فقط حل و یا حتا تعدیل نشده، بلکه پیوسته عمیق‌تر و شدیدتر گشته اند. مطالبات اقتصادی و سیاسی مردم و نیاز جامعه به تحول و دگرگونی برای تحقق این مطالبات نیز دست نخورده و پایرجاست. بحران اقتصادی نیز عمیق‌تر و فشارهای اقتصادی بر دوش اکثریت مردم سنگین‌تر شده است. اختلاف و نزاع در بالاترین رده‌های حکومتی نیز تشدید شده و نه فقط هیچ نشانی از ترمیم شکاف‌های عمیقی که در طبقه حاکم ایجاد شده است دیده نمی‌شود، بلکه برعکس، این شکاف‌ها پیوسته ژرف‌تر شده‌اند. در یک کلام زمینه‌های عینی خیزش‌های توده‌ای فراهم است.

جنبش توده‌ای فروکش نموده است اما خاموش نیست بلکه به آتش زیر خاکستر شبیه است. ناراضی‌هایی توده‌ای بیش از پیش تشدید شده است، تشدید فشارهای فزاینده اقتصادی و سیاسی و تراکم ناراضی‌هایی، کارگران و توده مردم

زحمتکش را به آستانه انفجار نزدیک ساخته است. یک جرقه کافی ست تا این خشم و ناراضی‌دوای دوباره منفجر گردد و جنبش توده‌ای این بار بتواند تر از گذشته شعله برکشد تا با مشارکت و تأمین رهبری طبقه کارگر، فرجام پیروزمندی را رقم زند!

جنبش توده‌ای در سال ۸۸ و فرجام آن، بار دیگر این موضوع را به اثبات رساند که اگر قرار باشد در ایران یک جنبش توده‌ای به ثمر نشیند، اگر قرار باشد رژیم جمهوری اسلامی برافتد و نظم موجود برچیده شود، طبقه کارگر باید در عرصه مبارزه سیاسی حضور داشته و رهبری این جنبش را در دست گیرد. بدون حضور و رهبری طبقه کارگر، جنبش‌ها و اعتراضات توده‌ای هرچقدر وسیع و پر عظمت هم باشند، اما به نتایج مطلوب نخواهند رسید و در بهترین حالت، این نتایج به یک رشته اصلاحات و تغییرات جزئی در چارچوب نظم موجود محدود خواهد ماند. تنها طبقه کارگراست که قادر است پیگیر و تا به آخر با نظم بورژوازی موجود ورژیم سیاسی آن مبارزه کند و بادر دست گرفتن رهبری، این جنبش‌ها و تحولات را از دایره‌ی نظم موجود فراتر ببرد و مبارزات توده‌ای را به نفع توده‌های مردم زحمتکش به سرانجام قطعی برساند.

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

آلمان
K . A . R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک
I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس
Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

هلند
Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کانادا
K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.

شماره حساب:

Gironummer 2492097

نام صاحب حساب :

Stichting ICDR

IBAN:

NL08INGB0002492097

BIC: INGBNL2A

Amsterdam, Holland

شماره فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

<http://72.41.122.126/>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره های پیامگیر سازمان فدائیان (اقلیت):

در اروپا 0031649953423

در ایران- تهران 00982184693922

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 601 July 2011



فراخوان کمک مالی به رادیو دمکراسی شورائی

شنوندگان صدای دمکراسی شورائی!
رفقا و دوستان!

رادیو دمکراسی شورائی در مدت نزدیک به پنج سالی که از آغاز فعالیت آن می‌گذرد، تنها با کمک مالی شما توانسته است به حیات خود ادامه دهد. اکنون مدتی است که این کمک‌های مالی کاهش یافته به نحوی که دیگر قادر به تامین هزینه‌های رادیو و تجدید قرارداد آن در آینده نیستیم. نگذارید این صدای کارگران و زحمتکشانشان، زنان و همه ستمدیدگان به علت مشکلات مالی خاموش شود. با کمک‌های مالی خود ادامه کاری رادیو را تضمین کنید.

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب رادیو دمکراسی شورائی واریز کنید.

شماره حساب: Gironummer 2492097

نام صاحب حساب: Stichting ICDR

IBAN: NL08INGB0002492097

BIC: INGBNL2A

Amsterdam, Holland

شما می‌توانید از طریق paypal نیز کمک‌های خود را ارسال نمایید و از طریق ای-میل رادیو به ما اطلاع دهید.

رادیو دمکراسی شورائی



برنامه های رادیو دمکراسی شورائی در روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه هر هفته پخش می‌شود.

پخش این برنامه‌ها هر روز از ساعت ۳۰ / ۸ شب به وقت ایران خواهد بود. تکرار آن در ساعت ۲۳ همان شب و نیز ۷ صبح و ۱۲ ظهر روز بعد می‌باشد. در روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه برنامه‌های روزهای قبل پخش خواهد شد. هم زمان می‌توانید از طریق:

سایت رادیو دمکراسی شورائی www.radioshora.org

برنامه های رادیو را دریافت کنید

برای دریافت برنامه‌های رادیو دمکراسی شورائی از مشخصات زیر استفاده کنید:

نام:	Radioshora
ماهواره:	Hotbird 6
زاویه آنتن	۱۳ درجه شرقی
Transponder	۱۵۷
فرکانس پخش:	۱۱۶۴۲۰۰ مگا هرتز
پولاریزاسیون:	افقی
FEC	۳ / ۴
Symbol rate	۲۷۵۰۰

مشخصات پخش ماهواره‌ای برنامه‌های رادیو دمکراسی شورائی را به خاطر بسپارید و به دیگران نیز بگویید.

شماره پیامگیر صدای

دمکراسی شورائی:

۰۰۳۳۹۵۴۹۱۶۷۸۹

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورائی